

مجموعہ طنز

آرکوشٹاد اسماعیل

محمد کوزہ کانی

بنا خدا

بمعنوان مقدمه :

حيله ها ، حقه ها ، ونيرنگها به
خدمت ما حبان ذات بد ، ودلهاي سياه
درآمدند ! و حقه بازان و شيطان
مفتان ، با حقه بازي و مرد درندي ، بارها و
بارها ، وحدت و يکپارچگي ما مظلومان ،
نجيب و قنا عتگر را درهم شکستند ، چون
هميشه مخالف سرسخت ، بدبها و زشتيها
بوديم ؟! از اين وحدتها و شکستها يهي
آمد ، آنها ، فقط تلخيهاي خاطرات
سالهاي سي و دو تا چهل و دو آرمانهاي
پيروزي پنجاه و هفت را ساختند اااا....
واين پيروزي را همه ملت ايران با
استفاده از رمز وحدت و يکپارچگي
مجدد عليه ظلم و ستم و عليه غم خروچ و برجی
که داشت ، صاحب شدند ا؟ ا... و اين
بار ، انتظار ميرود ، که دشمنيهاي

دشمنان، دشمنانه تر شود ا وجه بسا
 با جنبیدن تمام ملتهای مسلمان و غیر
 مسلمان جهان سوم، که به پیروی از ایران
 ابرقدرتهای شرق و غرب را واداشته
 تا به وارفنگی جنبشهای ضعفا هرچه
 رودتر بکوشند ا؟؟... و به یقین از هر
 سوراخی سحر و جادویی و از هر راهروئی
 اهریمنی را روانه جویدن زنجیر بهم
 بافته برادری و اتفاق ما کرده اند،
 که تا تنور داغ است خمیر را بچسبانند،
 و سرآمد، تحرک و جنب و جوش دیگران را
 از همین جا منحرف سازند ! و حالا که
 ما آماده ایم تا روسها را در افغانستان
 و آمریکائیها را در پشت مرزهای خودمان
 از رو ببریم و کارشان را بسازیم. پس
 چرا جلویشان محکم و مردانه نیایستیم
 و برای این مردانه ایستادن، بهشت
 محکم و سنگر خاکی نیاز داریم، مستی که
 بگوئیم و سنگری که گویا ندگی را خنثی
 کند ا... و کدام مشت محکم را محکم تر
 از زبان گویای روحانیت مبارز می
 توان یافت ا؟ و سنگر خاکی را نیز
 از لابلای نوشته های دلسوزانه، بقلم

بدستان، دلسوز و متعهد به آسانی می
توان یافت ؟ تا با اتحاد و اتفاق،
تداوم راهی را که حقانیت حق را بر
ناحق جلوه گرمی سازد قوام دهیم، من
هم با قدم گذاشتن در راه سنگرهای
خاکی مردم می خواهم که بنحوی شنوایی
گوشها را شوا ترک کنم و با استفاده
از قلم نوپا، تازه راه افتاده بکوشیم
تا در گوشه ای از این آب و خاک علیه
دشمنان وحدت و یکپارچگی این مردم،
قدمی بردارم، و در این راه پرفراز
و نشیب پیه تهمتها و افتراها و
بی اعتنائی ها را بخودم مالیده ام، و
برای سفرم توشه های مردمی را اگر
جمع نکرده باشم، تا روز معاف با
آمریکا تدارک خواهم کرد ا؟

محمد کوزه گنانی



۱- زنیکانیدرا شش

چهار از انتخابت،

محمود شد

طهرت اول

همین ۵۸

این گاندهای سرشناس چرا از انتخابات محروم شد ؟

از شما چه پنهان همان روزهایی که سرو صدای تبلیغات و انتخابات ریاست جمهوری ولوله ای توی مردم آمد. حت ، چندتا از دوستان که قبلاً " بساز و بفروش و نزول خوار بودند و حالا دارای چند باب مغازه و بهنگاه آنچنانی از من خواهش کردند که با زبان چرب و نرم و قیافه حق بجانب و سابقه مبارزات قبلی ام در قبال گرفتن دستمزد حسابی دست بکار شوم و در این دوره، انتخابات به نفع آنها تبلیغ کنم تا اگر رئیس جمهور و یا وزیر و وکیل نشدند

لا اقل به شهری برسند که بعداً "بتوانند به طریق دیگری مردم خوش باور را سرکپسه کنند و مثل دوران طاغوت مردم را بچاپند؟! ...

میدانستم که سیاست پدر و مادر ندارد و بی پدر و مادر تراز نزول خوار هم سراغ نداشتم. پس همان لحظه اول، اولین نقش سیاسی را بازی کردم و تصمیم گرفتم با پول آنها برای خودم تبلیغ کنم تا اگر رئیس جمهور نشدم لا اقل ملت بیگناه را از شر اراذل و اوباش در امان نگاه دارم. هر چه بادا باد. ما که پولها را گرفته بودیم.

با شرایط و سابقه ای که من در خودم سراغ داشتم به سہولت میتوانستم به اندازه ی کافی رأی بیاورم و علاوه بر آن من برای بیکاری و بالابردن سطح فرهنگ مردم برنامه های ابتکاری جالبی داشتم که این خودش در تبلیغات انتخاباتی امتیازی برای من بحساب می آمد !!!

بعد از شنیدن سخنرانیها و طرز تبلیغات بقیه

کانه‌پداها تصمیم گرفتم که با یک برنامۀ ضربتی
دست‌بکار شوم !

با دستمزدی که از بهنگاه دارهای نزول‌خوار گرفته
بودم ستاد تبلیغاتی خود را در اتاقی مخروبه در
ساختمانی روبه‌انهدام که به سختی گرایه‌کرده بودم
برپا نمودم و با چسباندن چند شعارها رجه‌ای و کاغذی
و مقواشی و لاستیکی به در و دیوار کوچه‌های اطراف ستاد
تبلیغات به مردم محل فهماندم که بالاخره از محله
آنها هم یکی جرات داشت و در انتخابات رئیس‌جمهوری
شرکت کرد.

با فروختن خرت و پرت منزل نیز توانستم در
قهوه‌خانه‌های گوشه و کنار شهر تعدادی آدم‌بیکسار
پیدا کنم که ما موریت‌های تبلیغاتی مرا با گرفتن
پول دیزی روزانه‌شان انجام دهند، ناگفته‌نماند
که مخارج هر دیزی به اندازه حقوق یک روزکارمندان
دولت بود !

به‌عده‌ای ما موریت‌دادم که در مراکز آموزشی

مثل دانشگاه ها و مدارس شایعه کنند که فلانی کاندیدای
آنجوری است و عقاید آنطوری دارد !

هنوز این ماموریتها کاملاً اجراء نشده بود که
اسم من سرزبونها افتاد و خود به خود درودیوارها پر
شد از پوسترها و کاریکاتورهای من و مردم زودباور
خصوصاً " روشنفکرهای افراطی بخاطر عقاید آنطوری
در تلاش بودند که بخاطر من تظاهرات آرامی راه
بیا نندازند، همه جای شهر صحبت از من بود .

کاندیداهای دیگر که گوشی دستشان آمده بود :
در انتخابات به این آسانی حریف من نخواهند بود .
تازه به فکر افتاده بودند که درباره من تحقیق نمایند؟!
با و می که از بانگ گرفتم آخرین ضربه تبلیغاتی
خودم را اینطوری وارد کردم، از سابقه طولانی
مبارزات خودم شکنجه های شدید و محاکمه های علنی
در دادگاه های رژیم طاغوت مجرم های کلاه برداری
کشیدن چک بی محل، هتاکی، دزدی، سرقت مسلحانه ،
چاقو کشی و شرارت فقط قسمت گذرا ندن بیشتر عمرم را

در زندانهای مختلف تا دوران انقلاب ، سپس
 آزادی زندانیان سیاسی توسط مردمان مبارز را در
 روزنامه ها بصورت آگهی چاپ کردم که البته جریان
 ما هرانه فرار کردن از زندان عادی وقاطی شدن با
 زندانیان سیاسی را خودم سانسور کردم ، این حقه واقعا"
 گرفت . تمام طبقه دانشجو و روشنفکر افراطی را شیفته
 من کرد و وقتی در آخرین مصاحبه ام با خبرنگاران
 خارجی و داخلی اعلام کردم که قبلا "اسم من محمد رضا
 بوده و فقط بخاطر تشابه اسمی با شاه فراری نام خود
 را مخفف کرده و به ممیش تغییر نام داده ام ، احساسات
 مردم کاملاً" برانگیخته شد و ناگهان بر همه " در و
 دیوارهای شهر نوشته شد :

رئیس جمور حق ملت ما ست - فقط ممیش رئیس جمهور ما ست
 وقتی که تمام برنامهای تبلیغاتی من اجراء شد ،
 منتظر روز ما قبل رفرا ندوم بودم که در تظاهرات طرفدارانم
 سخنرانی کنم و برایشان بگویم که من در سیاست خارجی
 از روش نه شرقی و نه غربی استفاده می کنم ، ولی اگر لازم

شود بخاطر منافع کشورم سربکی از ابرقدرتها شیره می‌مالم و بجان دیگری می‌اندازم.

در سیاست داخلی نیز روش‌های مسلمان‌زریک باش را رواج می‌دهم (تا مسلمانان یاد بگیرند- اگر سرب مسلمان دیگری را کلاه نمی‌گذارم سر خودشان نیز کلاه نرود) این باعث می‌شود که بعد از این مردم ایران به همدیگر اعتماد نکنند!؟!...

دربارهٔ وضع اقتصادی هم سعی می‌کنم که کارهای مهم، تهیهٔ مایحتاج عمومی را خود مردم انجام دهند یعنی همهٔ مردم را بشکار و ماهیگیری تشویق می‌کنم تا ماهیگیران بدریاهای دوردست و شکارچیان به کوهستان‌ها رفته و با آخرین تجهیزات مدرن که در اختیار داریم کمبود گوشت کشور را جبران نمایند تا نرخ دیزی آبگوشت آنقدر گران نشود!؟!!

دربارهٔ بیکاری تلاش می‌کنم و با استفاده از قدرت نیروهای انتظامی کلیهٔ معتادین به مواد مخدر و اداوار شوند که در محوطهٔ شهرشان

هیکا را جباری گماشته شوند. این طرح با باعث ترک
اعتیاد معتادان می‌شد با باعث آبادانی مملکت!!! ...
وبالاخره مطبوعات را برای خبرهای انتقادی و
افشاگری مقامات اداری و سهلانگاری عمومی و رادیو
را برای آموزش، روش عبور و مرور از خیابانها و راهنمایی
و رانندگی بطرز صحیح و سپس تلویزیون را برای پخش
هنرها و رقصها و آوازه‌های اصیل محلی و ملی اختصاص
میدهم تا سطح دانش و فرهنگ و مخصوصاً " تربیت عمومی
ملت بالا برود و !!! ...

روز موعود فرا رسید و من بی‌خبر از کمیتهء تحقیق
سایر کارکاندیدها و دارو دسته‌ی یمنگاه دارهائی که با پول
گزاف از من خواسته بودند برای شان تبلیغ کنم در
حالی که مست انتخابات و تشنهء تبلیغات بجا و حساب
شدهء خودم بودم در میان انبوه تظاهرات هرکنندگان که شعار
میدادند:

همیش انقلابی رئیس انتخابی

قدم به جا یگانه مخصوص گذاشتم و هما نظوری که تبسم کنان

به ابراز احساسات طرفدارنم پاسخ میدادم ، پشت
میکروفون قرار گرفته و بعد از لحظه ای این چنین لب
بسخت گشودم : خانه - کار - وسیله نقلیه سه رکن
اصلی رفاه جامعه است !

هنوز جمله ام تمام نشده بود که اولین پاره آجر
روی جایگاه افتاد و همه چیز را بهم ریخت .

همه تظا هر کنندگان بهم پریدند و بیشترشان به
سمت جایگاه هجوم آوردند !

تا بخود آدم چشمتان روز بدن بیند ، همان بنگاه
دارهای نزول خوار را دیدم که با عصا نیت بطرفداران
کاندیداهای دیگر مرا نشان میدادند . هماندم فهمیدم
که آنها کار خودشان را کرده اند و مردم را علیه من
شورانده اند . اولین عکس العمل من فرار از معرکه
بود و در پی فرار من طرفداران من نیز بدنبال من می
دویدند و فریادمی زدند :

رئیس انتخابی ممیش انقلابی

و بدنبال آنان عده ای از چاق بدنبال نیز

روان بودند که فریاد می زدند :

زندانی فراری کاندیدای قلابی

من درحالی که به شدت می دویدم و مخالف و موافق
بدنبال من روان بودند بسراغ جای دنجی می گشتم
تا اگر چه از انتخابات ریاست جمهوری خودبخود
محروم شده ام، لااقل بدست این چماق بدستان و آن
نزول خورها نیفتم و از شرشان درامان باشم که بجای
رای، مشت و لگد نصیب من خواهد شد.

والسلام



الرگوشه لوم

حلال بگو!...

● طرودوم ●

خردار ۵۳

اگر گوشت آدم حلال بود ! ...

با دست چپ نیم کیلو گوشت آبگوشتی و محکم
گرفتم، و با دست راستم پولهای خورده رو که قصاب
داده بود توی جیب شلوارم ریختم و در حالیکه با
پولهای توجیبم بازی می کردم از قصابی بیرون
اومدم ! ...

توی خیابون، درحین بازی کردن و شمردن پولها^ی
داخل جیبم متوجه شدم که قصاب اشتباها " ده ریال به
من اضافه داده است و تقریبا " پول دو مثقال گوشتو
حساب نکرده !!! ...

از خوشحالی تندتند راه می‌رفتم تا هم‌گوشتها رو
زودتر به خونه برسونم و ضعیفه رو منتظر ندارم و هم
قصاب برای یه تومن بدنیا نمیداد! با خودم فکرمی
کردم که: خوب، امروز یه تومن روندا دی، فردا چی!...
مگه فردا نمیائی گوشت بگیری؟!... فردا نیومدی!
پس فردا چی؟!... بالاخره یه روز که میائی؟!...
همونروز قصاب گردن کلفت به زور پول لعنتی رو
از حلقومت میکشه بیرون!!... نه! نه!... اصلاً!...
چرا من باید هرروز بیام و هی برای شکم لامصب از این
قصاب نره خر گوشت گرسفند بگیرم؟!... اونم چه
گوشتی؟!... گوشت گوسنفدی که خیلی بدتر از
گوشت الاغه!... یک روز گوشتها یخ زدن، یک روز
گوشتها گرونه و از شدت گرونی پیدا نمیشه، یک روز
هم گوشتها تموم شده و بمن نرسیده؟!... بیشتر
وقتها جناب قصاب میل نداره گوشت خوب بمن بده!!...
یک دفعه نشد گوشت خوب و دلخواه بگیرم!... لعنت
به این شانس!... بخاطر همین گوشهای مونده و

فا سد ، هر روز با پدا زضعيفه فحش وبدوبيراه بشنوم!!!...
 نميدونم چرا ما با پدگوشت گوسفند بخوريم ! مگه گوشت
 حيون قحطيه؟! ... چرا گوشت خرنمي خوريم ؟ ...
 مگه خرجه عيبي داره ؟ ... هم بدنش پرگوشته و هم
 ويتا مهن داره !!!

ای بابا ميترسم تا اون روزی که مردم به
 گوشت خر خوردن عادت کنند ، گوشت خر کيلوئی هزار
 الی هزاروپانصدتومن بشه ! ... الان که گوشت خر
 حلال نيست ، خر حکم کيميا داره ، وای به وقتی که
 خوردن گوشت خر عمومي بشه ، اون وقت گوشت خربا
 قيمت کيلوئی هزار الی هزاروپانصدتومن تبرک و
 دوا و شفا ميشه ! نه! گوشت خوک بهتره!!!
 کافرها و فرنگي ها گوشت خوک مي خورن و از کره ماه
 و مريخ سردرميארن ! و همين الان وضع زندگي که
 سهله وضع همه چيزشون از ما مسلمونها بهتره . نميدونم
 چرا ما مسلمونا از گوشت اين حيون نمي خوريم تا به
 خورشيد برسيم ؟ ... حتما " تو گوشت خوک يه چيزی ،

به انگلی یا کرمی هست که لایق همون فرنگی‌هاست تا
میخورن، زرنک میشن و سردیندارها و مسلمونها کلاه
میدارن !!!... و هرکاری که میخوان میکنند و
هر حرفی تو دلشون هست میزنند. کمتر می‌ترسند و
بیشتر جرات دارند !!!... شاید قصابهای مسلمون
از خوک می‌ترسند یا شاید هم بلد نیستند خوک ذبح
کنند! شاید هم مسلمونها با همین گوشت گا و گوسفندی
که نیست میسازن و نمی‌خوان مثل کافرها زنگ‌باشند!...
پس ای کاش گوشت گربه حلال بود!... دیگه تموم مردم
از شر این حیوون مودی و بدجنس و بی شرف راحت می
شدن!... حتما " همه کبوترها و جوجه‌ها سالم می
موندن و خودش نوعی کمک به ازدیاد گوشت بود !!!...
ما شاء الله گربه هم که فرا وونه، اما... در نبودن
گربه‌ها همین موشهای ناقابل میدون پیدا میکردن
و جای گربه‌ها را می‌گرفتند، و ممکن بود صد بار بیشتر
از گربه‌ها مردم آزاری می‌کردن و خودش دردی می‌شد
بالای دردها!... تازه خطر دیگه‌ای هم بود.... تا

سگها متوجه می‌شدن که گربه‌ها به سادگی به اختیار انسان
 در آمدن، همگی دسته جمعی به گربه دزدی می‌آمدن !
 و اینهمه خطر بود !

پس گوشت چی خوبه ؟ ... پس گوشت چه حیوانی
 به آسانی گیر می‌آید ! ؟ ! ... چه حیوانی فرا وونه ؟ ...
 این بنی آدم بهیرحم هرچی حیوان مظلوم و مطیع و آروم
 بود، گرفت و کشت و گوشتشو حلال کرد ! ... مثل همین
 گوسفندهای بی‌آزار یا همین آهوی قشنگ و بی‌زبون
 یا این پرنده‌های خوش پروبال و یا مرغ و خروسهای
 بدبخت ! مثل آدمهای فقیر و بی‌چیز همشون بی
 سوزبون و بی‌پناهند ! چرا این آدمها نرفتند
 خرس و پلنگ و ببر و شیر بگیرن و بخورن ! ؟ ! چرا
 نرفتند عوض حیوانات آروم، حیوانات وحشی و خشن را
 بخورن ! ؟ ! چرا یکی نگفت گوشت خرس حلاله ! ؟ !
 چرا نرفتند عوض گوشت گوسفند و گاو و گوساله ،
 گوشت فیل و کرگدن و گوریل بخورن ! ؟ ! ... برای
 اینکه ترسیدن او حیوانهای وحشی و پررور ! ؟ !

همین انسانهای شکارچی روبخورن!! گوشت همه
 آدمها برای حیوانات وحشی کوه و جنگل خوبه و
 خوشمزه!!... اونا هم که به حلال و حرومی کاری ندارن!
 یکسره هر آدمی که به دا مشون بیافته میخورن! حیوون
 درنده به پولداری و بی پولی به شغل و مقام و قد و بالای
 آدم صید شده کاری نداره! یکسره فقیر و غنی را می
 خوره!.... اونا میخواد فقط شکمش سیر بشه!!...
 چرا!؟؟؟... چرا!؟!...

چرا گوشت آدمیزاد برای حیوانات وحشی خوبه
 برای خودش خوب نیست! چطور میشه یک آدم ز رنگ
 و حقه باز از آدم ساده و زودبیاور دیگه ای هر نوع
 استفاده ای بکنه و از اون کار بکشه، به زور یا رضایت،
 منافع و منابع اونا صاحب بشه و هستی و نیستی اونا
 چپاول کنه و عاقبت وقتی که آدم حقه باز مرد، توی
 این بی گوشتی و توی این گرسنگی، گوشتش برای مور
 و ملخ بمونه؟! چرا آدم ضعیف و مظلوم و بی زبان نتونه
 گوشت آدم ظالمو بخوره، اصلاً... چرا آدم، گوشت

آدمو نخوره!؟!

میگن، تو بعضی از قبایله های وحشی مرسومه که
گوشت آدمای خارجی و غریبه رو میخورن!؟! ... یا
تو بعضی از قبایله افریقائی بین سیاهپوستهای وحشی و
جنگلی عادت شده که گوشت آدمهای نامناسب و غیر
عادی و نامرد و بدراه و کچرو قبایله شونو بعنوان دوا و
دارو میخورن و دسته جمعی از آبگوشت کله پاچه اش یه
شکمی از عزا در میان تا علاوه بر اینکه خودشون نامرد
و کچرو نشن از خدا یشون هم میخوانند تا آدمهای غریبه
و اجنبی بین اونها آشکار بشه و آدم نامرد و توحشی شون
زیاد تر بشه! که اصلاً "نمیشه!؟! ... نمیدونم چرا
ملتهای دیگه که ظاهراً "مثل افریقائی ها نیستن و
ظاهراً "متمدن" نمهند از این قانون جنگل استفاده
نمیکنند تا وضعشون بهتر بشه!؟! ... کاش آدمای
متمدن میتونستند از گوشت آدمای متمدن دیگه غذا
و خوراک درست کنند!!! ... حتماً آبگوشت دنده آدم
خیلی خوشمزه میشه! یا کباب راون و سینه زندهای

تازه عروس پرچربی و خوب پخته میشه! ؟ ؟ ... چلو
 خورشت قیمه یا قورمه سبزی هم از گوشت پشت بازو و
 بالاسینه بدن میشه ها! ؟! تازه، علاوه بر غذا های
 قدیمی، انواع غذا های جدید و خوشمزه تری میشه درست
 کرد، مثل : آش دل و روده، نوزاد، یا خوراک انگشت
 بچه یا خوراک گردن دوشیزه یا سوپ ناخن پیرزن که
 غذای خوبیه برای سرما خوردگی! ؟! واقعاً "حیف
 از این همه گوشت لذیذ که حرومه! ؟! در هر سال
 چقدر از این گوشتها بی خودی از بین میره! چقدر مردم
 حرص گوشت گا و گوسفند میزنن! ولی از گوشت خودشون
 نمیتونن استفاده کنن! ؟! و نقد ر گوشت گوسفند
 و گا و گوساله خوردیم که مثل همونا شدیم، همشهریها
 هم همینطور، از شدت احتیاط کاری و بی عرضگی مثل
 گوسفند اسرمون پائین و گوشها مون آویزونه! ؟! .
 گوسفندا فقط و فقط بلدند نشخوار کنند و پیشگیل
 بیاندازند. و اگر سالی یوماهی یک بز به اونها برسه
 تازه موقع آب خوردن یا شاشیدن بعبع می کنند، اونهم

بغا طر تلاش وتقلای بز والسلاام . بدبخت گوسفندا، حتی
 موقعی هم که به کشتارگاه میبرند بجز چند گوسفند که از
 گیرچناله های گرگ صحرایی در رفته اند هیچکدامشان
 سرشونو هم بالا نمی کنند!!! فقط درد مرگ و
 زبونی و بدبختی روازتوی چشمون گوسفندا میشه
 خوند !!!...

این همشهری ها هم همینطورند، بعبع اونا موقعی
 بگوش میرسه که یه بز زرنک دوروبرشون پیدا میشه؟!
 مدرحمت به اون افریقائی های وحشی که لااقل ظاهرا
 وباطنا "جنگلی موندن وهیچ ادعائی ندارن، هیچ وقت
 هم نگفتن که متمدن هستند. بهر حال وحشی ها همیشه
 بهتر از اهلی ها از عهدهء فرنگی ها و آدمای غریبه و
 اجنبی براومدن؟! مخصوصا " به موقع از گوشت
 اونا هم استفاده کردن؟! از گوشت اون زن و
 مردهای موبور فرنگی! حقه بازاها و شارلاتانهای اونور
 دنیا... دنیای خیلی متمدن!!! چه غذاها که میشه
 درست کرد! چه گوشتهایی - گوشت های خوش آب و

رنگ و پلو ار، ا، ا، ا، گوشت‌های زودپز خارجی!
 راستی: اگر آدما از قدیم گوشت آدم می‌خوردن
 چطور میشد!؟! ...

یا اگر از مدتی پیش شروع به آدم خواری می‌کردن
 وضع دنیا تا بحال چطوری بود!؟! حالا، اگر خوردن
 گوشت آدم حلال بشه و آدم خوری آزاد بشه چه وضعی
 پیش می‌آد!؟! آیا با این همه گوشت آدمای چاق
 و چله با زهم کمبود گوشت وجود داره!؟! کاش از همون
 قدیم، آدما گوشت همدیگه رو می‌خوردن، از همون
 لحظه‌ای که آدم و حوا بوجود اومد! وای، اگر از
 زمونهای خیلی قدیم، یعنی از اولین لحظه‌ای که آدم
 و حوا به زمین اومدن می‌دونستن که گوشت آدم خوردنی
 و حلاله، بدون شک، تا بحال آدمیزادی به جهان وجود
 نداشت! چون همون روز اول، تا آدم گرسنه میشد،
 عوض اینکه بدنبال شکار و غذا بره، چنگ می‌انداخت
 و یک سینه حوا روزنده زننده پاره می‌کرد و می‌خورد! ا
 و دفعه بعد یا وعده بعد سینه دیگه با در صورت

نمردن حوا یک قسمت دیگه از بدنش رو میخورد ! ...
 ویا ممکن بود، حوا با اون زرنگی مخصوص که
 مقداریش برای زنهای حال به ارث رسیده، در موقعی
 که گرسنه اش میشد، با طنازی و عشوہ گری زنا نه آدم را
 میخواست بوند، و موقعی که آدم کا ملا" در خواب بود، بدن
 اون بیچاره رو پا ره پا ره می کرد و تکه تکه با لذت تموم
 میخورد !!! ... شاید هم آدم و حوا با هم می ساختن و
 بچه ها شونو یک در میون میخوردن !!! ...
 در هر حالت، دیگه موجودانی بنام بشر و انسان
 توی دنیا باقی نبود !... و اصلاً " اشرف مخلوقات"ی
 نبود تا کره، خاک و آلوده کنه !!!... و این کره خاکی
 و موجوداتش برای همیشه و همیشه از شر مزاحمت انسانها
 راحت می شدن !!! ... شاید هم سگها و خرها و میمونها
 جای انسانهای امروزی را می گرفتند، شاید سگها و
 خرها بهتر از آدمها با هم می ساختن و حتماً " دنیای
 اونطوری بهتر از دنیای اینطوری میشد !!!... با
 ممکن بود زندگی سگانه بهتر از زندگی گوسفندانه

میشد، ا؟!....

همانطور که فکر می‌کردم از چهار راه اول رد شده
بودم و از فکرهای عجیب و غریبی که ب سرم زده بود
خنده ام گرفته بود، متوجه نبودم که اصل و منشأ این
فکرها چه چیزی بود! به مردمی که از اطراف می‌گذشتند
توجهی نداشتم، شاید کسانی که از نزدیکی من رد می‌شدند،
خیره خیره بمن نگاه می‌کردند، بهر حال من همان‌طور
مات و حیران بر راه خود ادامه می‌دادم و به همان
موضوعات پوچ که ب سرم زده بود فکر می‌کردم:

◆ ◆ ◆

از کجا معلوم!؟!.... از کجا معلوم هزار سال یا
پانصد سال پیش یا خیلی قدیم تر بعضی جاها گوشت بعضی
از آدمها رو می‌خوردند!؟!.... شاید تو بعضی از دهات
یا بعضی از شهرها و قبیله‌ها گوشت آدمهای دورو، نا-
مرد، خیانتکار، دزد، بی‌شرف، کلاهبردار، را می‌خوردند!
..... شاید هم خوردن گوشت آدمهای حوشگل و شیک

پوش و لوند با آدمهای زشت و بدقیافه درجائی رسم
 بوده؟! ... کی میدونه؟! ...
 ولی اینطور که معلومه از چند قرن پیش به اینطرف
 گوشت آدم اصلاً "حلال و خوردنی نبوده" چون اگر در
 گذشته گوشت آدم میزاد، حلال و خوردنی بود، ما مردم این
 طرف دنیا اینطور مرده پرست و متکی به گذشته نمسی
 شدیم!!! ... و از همون چند قرن پیش مردم واقعاً
 گوشت همدیگه رو میخوردند، از مردن هر آدم غنی عده‌ای
 فقیر عیالوار بهره‌ور می‌شدند، و بجای عزا و سوگ و
 ماتم برایش جشن میگرفتند، و مردم هر چقدر متظاهر
 و دورو و منافق و نیرنگ باز بودند باز برای مردن
 کسی داد و بیداد نمی‌کردن!.. شیون و ناله زاری بی
 خودی راه نمی‌انداختند، اینقدر مرثیه و روضه خوانی
 و تظاهرات دروغی سرهم نمی‌کردن، بلکه مردن یک‌امیر
 کاملاً "طبیعی میشد"!! و حتی به مذاق عده‌ای هم
 خوشایند بود و ممکن بود عده‌ای هم بجای بساط چای
 و قهوه، بساط جشن و پایکوبی برپا کنند، که چون فلان

آدم پولدار مرده ما پارتی گرفته ایم و خوان کرم بر
پاشده !؟!.....

اگر از قدیمها که جمعیت دنیا خیلی زیاد نبود
گوشت آدم حلال میشد، فقط چند سال از گوشت مردار
و کسانی که مرده بودند یا در حال مرگ بودند استفاده می
شد و بعدها خود بخود دوباره مشکل بی گوشتی و یسا
کم گوشتی پیش می اومد، و انسانها مجبور می شوند که
علنا "به یکدیگر حمله کنند. سعی میکردن، تا به هر
نحوی که شده گوشت مصرفی روزانه خودشون روتیه
کنند! و وقتی که خوردن گوشت آدم به این سادگی می
شد! حتما "وضع دنیا هم فرق می کرد، یعنی مردم
مجبور بودن که از هم بهتر سن، مجبور بودن از هم دور
باشند، آدمها از هم فرار می کردن مجبور بودن دور از
هم توی غارها توی کوه ها و جنگلها زندگی کنند! و
وقتی انسان به انسان نزدیک نمی شد، جامعه و شهرو
کشور هم بوجود نمی اومد!!!... و چون دور از هم
بودن و به تنهایی زندگی می کردن؛ پس خطی برای

نوشتن و زبانی برای گفتن بوجود نمی‌آمد، و مردم
 نمیتوانستند با هم محبت کنند یا چیزی بنویسند؟!
 و موقعی که زبانی برای گفتن و خطی برای نوشتن
 نبود، شاعری عاشق و نویسنده‌ای دلسوز و دانشمندی
 فعال و فیلسوفی خردمند و واعظی شیرین سخن هم پیدا
 نمیشد! ... حتی شاعری بند تنبانی هم نبود تا
 معشوقه، فاحشه‌اش را وصف کند یا از زور بی جیره‌گی
 مداح اشخاص حقه باز ترا خودش باشد و یا با اشعار
 آذکی از انسانهای ستمگر دوران، بت رنگینی برای
 مردم خوش با و روساده لوح بسازد، و با غزل‌های پوچ و
 بی‌معنی دنیائی خیالی با انواع گل و ستاره‌های
 پوشالی بپا کند! ... دیگه نویسنده‌ی فضول و
 کنجکاو نبود تا با نوشته‌های پرکنایه، خود، مردم
 زحمتکش و سربراه، روگاہ‌بخاطر دینداری و گاه‌بخاطر
 بی‌دینی یا نجابت و بی‌عفتی و یا بخاطر ستم و ستمگری
 سرزنش کند و یا اینکه آنها را به عیاشی و رذیلت‌سازی
 تحریک کند.

با اینوضع دانشمندی هم‌حتما " پیدا نمیشد تا
 بمقام رفاه بشر، وسایل مرگ‌آور و سلاح‌های آتشین
 اختراع کنه تا انسانهای بیچاره زیر آتش توپ و
 تانک و بمب له‌لورده و جزا له‌بشن .

با جارجی و هوچی و شایعه‌سازی نبود تا با استفاده
 از دستگاه‌های تبلیغاتی به نفع اشخاص سودجو،
 انسانهای کم‌درآمد و خوش‌بین روس‌رکیده کنه .

فیلسوفی هم نبود تا از اینکه نمیدونه چرا بدنیا
 اومده، از اینکه راه هستی و درک نکرده، از اینکه منظور
 از خلق انسان و دنیا و طبیعت رو نمیدونه، از اینکه
 نمیتوانه مانع زندگی گوسفند و مردم زمونه بشه،
 شکوه و ناله کنه و دردی به دردهای طبقه پائین اضافه
 کنه، یا با قلم و سلمبه‌های فیلسوفانه اشخاص بی
 سواد رو تحقیر کنه که چرا زندگی معمولی را ول نمیکنن
 و بدنبال فلسفه نمیرن تا مثل اوفیلسوف سر بار
 شوند !!

و از همه مهمتر این همه سخنرانی و واعظ شیرین

سخن و نصیحت کننده صالح نبود تا با کلمات قشنگ و جملات ادیبانه موضوعهای اجتماعی و به نفع خودشون تغییر دهند. و با قشنگ ترین حرفها افکار عمومی را بنفع مقاصد شخصی به بدترین وجه ممکن تحریک کنن یا با بعضی از سخنرانیهای عوام فریبانه بیشتر نا- کامیها و نا مرادیها رو طبیعی و خدا دادی جلوه دهند و بعضی از عملیات مصلحتی رو شا هکار عده ای سودجو بشمار بیا رن، وقتی این نوع انسانها نبودن تا قید و بند هائی برای انسانهای دیگه بسازن، دنیا چقدر آروم میشد ! دیگه کسی پیدا نمیشد از دنیا، از هستی از طبیعت و بدبختی شکایت داشته باشد ! و چقدر مردم از شنیدن اراجیف و راجها راحت می شدن !!!

وقتی انسانها، از ترس جوشن و دور از هم توی غارها و کوه ها و جنگلها پنهوونی زندگی می کردن هیچ وقت جامعه، کشور، و ملت بوجود نمی اومد، دیگه خوب و بد، خائن و معتمد هم نبود ! ؟! و هیچگاه جامعه ای نبود تا آدابی برای اون باشه، کشوری نبود تا مقرراتی

ویژه داشته باشه ، همه دنیا یکی بودا؟! این همه جنگ های تاریخی و خونریزی های بزرگ و کوچک بخاطر پول، خاک کشورها، طلا، نفت، ذخایر و منابع زیرزمینی، و ترویج دین و یا هوسهای دیگه... اتفاق نمی افتاد و این اسلحه های آتشین و خونمون برانداز جنگی با زحمات فراوان و پولهای هنگفت هیچوقت تهیه نمیشد؟!..... و اگر جنگی و دعوائی می شد فقط برای سیرکردن شکم بود و بس؟!..... و اونهم بطور پنهوونی، یعنی اگر کسی میخواست آدمی را شکار کنه با بد در منطقه غار خودش به کمین می نشست تا آدم دیگه یرو غافلگیر کنه! و با مثل گرگها چند نفر از آدمهای گرسنه که در یک جنگل بنا کوهستون زندگی میکنند، دسته جمعی به یک آدم غریبه با خا رجی حمله می کردن و اونو قطعه قطعه بین خودشون تقسیم می کردند و اگر احیاناً " یکی از خودشون هم زخمی یا کشته میشد اونو هم می خوردن؟!..... بدون شک اون همه قتل های پنهوونی و آشکار جنبه

عمومی و قافایه نونی بخود می گرفت و مردم از گشته شدن پنهونی و ناگهانی دیگران ناراحت و متاثر نمی شدند؟! وقتی که چون آدم ارزش یک یا دو وعده غذا رومی داشت دیگر کسی بخاطر حفظ مقام آدم نمی گشت، و خیلی از کارهای زشت و ناپسند مثل شهوت پرستی، پول دوستی دروغ گوئی، زبون بازی، و انواع و اقسام دزدی خود بخود از بین می رفتند!! ماده پرستی و زن پرستی هم وجود نداشت، چون آدمهای نر تا وقتی که زور داشتند و آدمهای نر پرزورتر مزاحمون نمی شدند با آدمهای ماده عشقبازی می کردند و وقتی که خسته میشدن یا آدم ماده رومی خوردن یا او را قبول می کردن که بره؟! ... خیلی از مشکلات به این طریق از بین می رفت و آدمها فقط به گوشت آدمها احتیاج داشتن و دیگر وجود مرشد و راهنما و پیغمبر و پیشوا لزومی نداشت و حتی پیغمبرون از ترس اینکه مبادا روری بوسیلهء اصحاب و طرفدارانشون خورده بشند، املا "مقام رسالت روا از خدا قبول نمی کردن!! و دیگر اسمی از دین و ایمون و قانون به میون

نمی‌اومد !!! وقتی هم‌که دین و ایمان نبود و
 قانونی وجود نداشت مردم چقدر وحشی بودن !!! و
 بهر صورت که میخواستند گوشت هم‌دیگر رومی‌خوردن و
 هر طور که می‌لشون بود زندگی می‌کردن !!! این
 نوع زندگی علاوه بر اینکه خیلی راحت و بی‌درد سر بود
 ترسناک هم می‌شد! ؟! چون هر کسی به هر کس می‌رسید
 او نو فوراً "می‌کشت یا هر آدمی به آدم دیگه‌ای نزدیک
 میشد، او نو می‌درید ! هر کس ضعیف بود، هر کس توانائی
 نداشت، همون دم اول دریده میشد و از بین میرفت
 و هر کس که زورش کمتر بود زودتر خورده میشد، و اعضا
 بدنش زودتر به دندان قوی‌ترها کشیده میشد ! ؟!
 * * *

آدم‌ها دیگه وحشی بودن مثل، گرگ‌ها و پلنگ‌ها یا
 مثل درندگان دیگه و هیچ وقت از سختی و سستی زندگی
 از فرازونشیب روزگار از دست و پای سرنوشت و از
 جلاهای طبیعی و مصنوعی، از قهر و غضب انسان‌های
 مغرور، از عشوه و کرشمه‌یار، از بی‌مهری دوستان، از

قدرت دشمنان و از خیلی چیزهای دیگر حرفی نمی‌زنند!!

و چقدر آسوده بودن آدمای؟! مثل حیوانات جنگل،!!

مثل حیوانات کوه، دشت؟!.....

تا بحال گرگی دیده شده به کسی بفهمونه که چون
 نمیدونه چرا بدنیا اومده یا چرا از دنیا میره ناراحت؟!...
 آیا خرس از اینکه آینه‌اش رو نمیتونه بگه و شکایت
 کرده؟!..... یا شغالی بخاطر اینکه روزگار با او
 سرناسازگاری داشته به ناله زاری افتاده؟!...
 یا پلنگی برای جمع کردن مال و ثروت خون نا حق
 ریخته؟!..... تا بحال گوریلی بوده که با انواع
 حقه‌های سیاسی به خاطر پول، طلا، نفت به خونه گوریل
 دیگه‌ای حمله کنه؟.....

آیا تموم حیوانات روی زمین غیر از غذای سیر
 کننده شکمشون چیز دیگه میخوان؟! یا بخاطر هیچو
 بوج بسروکله هم میپرن؟! یا جنک و خون ریزی بخاطر
 ایده سیاسی راه میاندازند؟! اگر جنک و دعوائی
 میکنن فقط بخاطر غذاست؟!....

اگر آدم‌ها مثل حیوانات فقط بخاطر غذا به هم
 می‌پرند و جنگ و دعوا راه می‌ننداختن؟! اسکندر، سلاخ
 گشتارگاه میشد، و جنگیزخان با ایل و تبارش بجای
 قصابهای حالا کار میکردن و تیمولنگ هم دباغ؟!...
 هیتلر و آیشمن کالبا س فروش میشدن؟!... و
 شاید با مردم شک داشتن به اینکه کالبا سهای هیتلر
 از گوشت آدمهای یهودی ساخته شده یا از مسیحی؟!...
 و ممکن بود عده‌ای هم کالبا سهای ساخته شده از گوشت
 یهودی‌ها رو تحریم میکردن!!... یا شاید خیلی از
 رؤسای کشورها و ملتها یا سلاطین و خوانین حالا باید
 شغلشون رو عوض میکردن دکاه غذایی فروشیه باز میکردن و
 مثلاً "ساندویچ مفرآدم، سالاد چشم دخترنا بالغ و غیره
 می‌فروختند که محصولاتش رو در سالها زمانهای خدا منبیتی و
 پلیسی‌های آشکاری و مخفی مثل سیا و ک - جی - بی
 و موساد و شرکاء!!... با دستگاہهای اتوما تیک و
 خارجی می‌ساختن!!...
 بهر حال اگر گوشت آدم حلال و خوردنی بود، من با ترس

ولرزاينقدر راه نمی‌آومدم تا نیم‌کیلو گوشت یخ زده
و کهنه و شایدها سدرو با هزار منت و التماس از قصاب
بگیرم و بعد از هزار و یک غرولند ضعیفه یک آکوشت
ناپخته بخورم و مریض بشم !!!

ای کاش گوشت آدم حلال بود !.... کاش همین الان
دستور میدادن که گوشت آدم حلال بشه و همه از گوشت
آدم بخورن !!!

راستی، اگر گوشت آدم حلال و خوردنی بشه، دنیا
فرق هم میکنه؟! آیا مردم رغبت میکنن همدیکه
رو بخورن؟! حلال شدن گوشت آدم چه مزایایی
داره؟!!

* * *

اگر از همین الان گوشت آدم حلال بشه دنیای بشریت
از مزایای زیادی استفاده میکنه، مثلاً: "چون فعلاً"
آدم زیاده، در نتیجه گوشت آدم هم زیاده همیشه وقتی
گوشت زیاده شد قیمت فروشی گوشت کم میشه و گوشتارزان
میشه، و دیگه همه مردم از فقیر تا غنی به راحتی و بی‌درد

سرمیتونند گوشت بخرن وبدون هیچ تبعیضی از خواص
گوشت آدم بهره مند شوند ! اونهم چه گوشتی ! گوشت
تازه دلخواه !!!..... چون هم گوشت زیاده هم
خریدار ، در نتیجه هیچوقت گوشت آدم فاسد نمیشه یا
اصلاً به مرحله یخ زدگی نمیره ! وبصورت یخ زده
اصلاً " فروخته نمیشه !!!.....

ممکنه در گوشت آدم ویتامین های ناشناخته یا
خاصیت های مفید دیگه ای هم باشد که تا بحال کشف
شدن و چون همه مردم از گوشت آدم استفاده میکنند
در نتیجه همه مردم هم از این ویتامین ها بهره مند میشن
و همه بیک نسبت رشد میکنند ، یعنی اگه گوشت آدم چاق
کننده باشه همه مردم چاق میشن ! یا اگه لاغر کننده
باشه همه مردم لاغر ! برخلاف گذشته ها که فقط عده ای
بخصوص چاق بودن و بقیه لاغر !!!.....

اگر گوشت آدم خاصیت خارق العاده دیگه ای هم
داشته ممکنه که رفتار مردم هم عوض بشه و همشهریهای
من از این حالت کوفند و آری خارج بشن !!!.....

با شاید گوشت آدم خاصیت دانشمند سازی ، نابغه -
 پروری ، وزیر شوندگی ، وکیل کردنی داشته باشه و
 عموم مردم که از گوشت و پوست آدم تغذیه میکنند یا
 دانشمند و مخترع میشن ! یا وزیر و وکیل ! و
 اینطوری بیشتر به جا معشون خدمت میکنن ، و حتی
 برای رفاه حال هموعانشون کارهای بیشتری انجام
 میدن که روی تاریخ سفید میشه ! و کارهای گذشتگان
 کوچک و نا چیز جلوه کنه دیگه همه از مکتبهای سیاسی
 سردمیارن ، دیگه همه از آزادی ، به حق همدیگه
 احترام گذاشتن ، به حریم خانوادگی احترام گذاشتن
 به حیلی چیزای دیگه آشنا میشن و ممکنه بعد از اینکه
 حسابی به همدیگه چنگ و دندان انداختن تازه ا رخیلی
 چیزا سردر بیا رن که تا بحال نمیدونستن !!
 مثل اینکه گوشت آدم بدنیت ها ؟ ! حالا
 چطوری گوشت آدم مو تهیه میکنن ؟ ! حتماً قصابا
 با خودشون از سلاخ خونه ها گوشت میارن !! نه !
 بابا اگه اونطوری بشه سلاخ خونه ها مثل بعضی از

بیمارستونها وزندونها میشه !؟!

شاید قصابها خودشون کشتار کنند، آره، همینطوره،
دیگه برای ما مشتری‌ها خطرناکه، هیچکس جرات نمی
کنه تنها بره گوشت بخره ! چون قصاب عوض اینکنه
پول بگیره جون میگیره یا عوض اینکه اینطوری خیره
خیره نیگاه کنه ! بانگاش مشتری رو ورنه انداز می
کنه که آگه بدر دبخوره، کارشو بسازه به میخ بکشه،
وبعد تو بعدی !؟!

با این وضع دیگه کسی نمیره قصابی !..... و
دولت محبور میشه یه فکری بکنه !.... و اونوقت فراهم
کردن گوشت کشور بیافته بعهدهء داء گستری و دادگاه
به جای حکم اعدام حکم کشتار و فروش محکوم رو صادر
بکنه ! مثلاً" برای کیفر و مجازات یک دزد یا جانی
یا خائن و وطن فروش حکم ما درمیشه که دستش یا
پاشو توقمابی بفروشن و همینطور تموم جنایتکارها
رو به قصابی بفرستند تا نسبت به جرمشون از اعضا
بدنشون بفروشن ! نه ! این کار قابل اجرا نیست

چون اعضا بدن اکثر کارمندان ادارات توی قما بی فروخته
 میشه و دولت با خطر کمبود کارمند روبرو میشه! ؟!...
 ممکنه کشتار و فروش گوشت انسان زیر نظر دولت
 ولی بدست چند اداره، رسمی انجام بشه! در این صورت
 وضع خیلی بدتر از قبل میشه! چون زودتر از
 همه، کارمندان همون اداره ها برای باز کردن میدون
 ترقی و افتخار هر کدومشون سعی می کنند به هم چشمی
 دوستان، نزدیکترین رقیب اداری شون بدست قما ب
 دولتی بسپارن!!! در این صورت هر کارمندی که
 حقیقتاً " از روی راستی و درستی انجام وظیفه کرده،
 زودتر طعمه، حقه دوستان میشه و دغل کارها و حقه بازها،
 مخصوصاً "چرب زبونا با زهم پیشرو و جلودار میشن!!!...
 شاید ما موران دولتی و مخصوص تربیت شوند تا
 مخفیانه در جستجوی باشند و اشخاص دلخواه رو برای
 استفاده از گهوششون در اختیار قما بها بگذارن! و با
 بعد از مدتی ما موران اداره ها ماشین های مخصوص
 توی خیابونها بگردن و هر کسی رو پسندیدن فوری بگیرن

و ذبح کنند ! بدون شک ، عموم این خانومهای
 مدپرست که لخت و عورت و خیا بونها قدم میزنند زودتر
 طعمه میشن ! و هر چه بیشتر بدنشون در معرض دید
 آقایون باشه ، شانس گرفتار شدنشون هم بیشتر
 میشه ! ؟ ! . . . در نتیجه خانوما مجبور میشن یا از
 خونه خارج نشن یا حتما "از چادر و چاقچورو نقاب
 مقنعه استفاده کنند ، تا چشمنا محرم ما موران کشتارگاه
 به اندام هوس انگیز و اشتها آورا و نا نیفته ! ! ! . . .
 اینهم خودش را هی برای از بین بردن مدپرستی و
 رونق دینداریه ! ! ! ولی یک گوشهء کارا شکل
 داره و اونم با چادر و پوشش راه رفتن و پوشوندن اندامهای
 لخت در معا بر عمومی برای یکعده از خانومای غرب
 زده و قرتی محاله ، و این تقلید کورکورانه که خانومای
 همشهری از فاحشه های غربی و شرقی می کنن بلای جونشون
 میشه ! که حتما "خانومای ! ونجوری برای تا مین
 جونشون یا قروا طوارشون هر طور هست با روسای
 ادارات کشتار و فروش گوشت انسان ، بطور خصوصی

رابطه ای برقرار می‌کنن تا فعلا" از تیغ تیز ما موران
 تجسس در امان باشن !!! و این بار این
 خانومای غرب زده ما هر طور که دلشون میخواد تو
 خیابونا ظاهر میشن و باناهای اشرافانه جاهای
 دیدنی بدنشون روبه رخ آدمای گوشت زده می‌کشن
 چه بدبختی بزرگتر از این !!! مردم بدبخت برای
 یک تکه گوشت دهنتان آب میافته ولی این همه گوشت
 هوس انگیز اینطوری از جلو چشمون حسرت زده شون
 رژه میره !!!

بطور کلی، با حجاب شدن بقیه زن‌ها به نفع طرفداران
 دینداری و مسلمونیه و روحانی نماها بیشتر از هر
 کسی می‌تونند در این باره سروصدا راه بیندازند! ولی
 نبا بدفرا موش کرد که بعضی از همون شیخ‌های چاق و تهیل
 موپل باید مثل پیر دخترارژیم بگیرند تا مبادا مامور
 ذبح به چاقی بیش از حد و لطف خداوندی آنها نظر بدی
 بکنه !!! چون گوشت به آدم چاق بهتر از
 گوشت سه آدم لاغره، !!!

کم کم زنهای خوش گوشت و شیخهای پرگوشت در
 انظار عمومی کم ظاهر میشن و ما موران کشتارگاه مجبور
 میشن که گوشت معرفی رو از ذبح آدمای تمیز و خوشگل و
 شیک پوش تهیه کنند !!!... و بقیه مردم یعنی آدمای
 کثیف و بدلباس و ژولیده حال مخصوصاً "فقیر و بیچاره ها
 به آزادی کامل میرسند و به راحتی بدون ترس و لرز
 گوشت تهیه می کنند و خاطرشون جمعه که کسی خیال بدی
 نداره !!!... فقط در این مواقع فقیر و بیچاره ها
 بدون تحقیر و تبعیض می تونند تو خیابونها ظاهر
 بشن !!! همون آدمای متقلب و دورباز از ترس
 ما موران ذبح مجبور میشن به بدبختی و بیچارگی
 تظاهر کنند و مثل همیشه در مواقع خطر فوراً "یک
 بیچاره" مصنوعی و ساختگی بشن !!! مدتی که بگذره ،
 همه مردم شهر از جریان کشتار آدمی را با خبر میشن
 و دیگه هیچکس از خونه اش بیرون نمی آید ! و باز هم
 در اثر نبودن آدم و بداشنی کشتار ، قحطی راه میافته ،
 و دوباره بی کوششی ! فقط کادکاهی ، عریضای ، مسافری

یا توریسی بخت برگشته در معرض خطر ذبح قرار می
گیره !!! و درجا کارش تموم میشه !!! و شاید
این گوشت به خونه بزرگای شهر یا نورچشمی های
سفارش شده فرستاده بشه و باز هم بقیه مردم مثل
همیشه ول معطل ، نه گوشت دارند بخورن و نه جرات
که از خونه بیرون بیان !!!.....

این مردمی که اینقدر اشتیاق دارن به پیروی از
مدهای مختلف و تبهای فصلی غرب زدگی هر روز خودشون
و تموم زاویه های بدنشون به همدیگرنشون بدن ،
حالا اگه التماس هم بکنی با زاز ترس جون از خونه شون
بیرون نمیان !

مدتی با بیخبری از اوضاع و احوال سر میکنند ،
تا دولت تصمیم بگیره ، ممکن در این دوره بیخبری
خانواده ها بچه های خودشونو بخورن یا یکی یکی خودشون
خودشونو قربانی شکم کنند . یا اینکه فکر اشونو بکار
بیاندارد و چیزی اختراع کنند که از غذا خوردن و
کوست خوردن بی نیازسون کنه ! ولی مگه میشه بجای

گوشت چیز دیگه‌ای توی این شکم غار صفت فرو کرد؟! ... وقتی گوشت نباشه، چه چیزی میتونه شکمو پر کنه؟ کدو یا خیار یا بادمجون!!! سهر حال باز قحطی باز بی‌گوشتی!!! دوباره قحطی!!!

این بار قحطی برای کارمندای کشتارگاه خیلی سخته، چون مردم عادی پنهون شده‌اند و بقیه مردم هم تا عقلشون رسیده نقشه‌ای برای حفظ خودشون کشیدن!!! و حالا ما موران کشتار عمومی هستند که مجبورند به موقع انجام وظیفه کنند! حتما "در این موقع ما مورین دبح از شدت بی‌گوشتی، بخاطر خانواده‌شون مجبور میشن تموم روستا و مافوقهای خودشون رو ذبح کنند و از گوشت او با مصرف چند روزشون روتا میس کنند. در این صورت مقامات مال‌حبه بخاطر اینکه خودشون طعمه کارمندای زیر دست یا مورد حمله مردم گرسنه قرار نگیرند و بتوانند در همان مقام و منصب باشند و برای سالم ماندن خودشون و حفاظت منافع ادا ریشون با یک دستور مردم شهر را بچون هم می‌اندازند! یعنی

دستور کشتار عمومی‌ها در می‌کنند، یعنی هر کس در هر
کجا آدمی پیدا کنه، اجازه رسمی داره که اونو
بکشه !!!.....



یه کوچه نسبتاً "بزرگ" مونده بود تا به خونه برسم.
از ترس کشتار عمومی گیج شده بودم، نمیدونم چی به
فکرم میرسید، توی دلم خدا خدا می‌کردم، این یاروقها به
برای باقی مونده پولش بدنبالم نیاد، از ترس چیزی
نمونده بود که غش کنم. نفسم بندامده بود !.....
صدای پای مردم رومی شنیدم خیال می‌کردم اومدن
منو ذبح کنند.

این فکرهای لعنتی منو ول نمی‌کردن! نمیدونستم
فکر کنم یا بترسم !؟ !.....



اگر راستی راستی همین الان دستور کشتار عمومی
مادر بشه، اولاً "مردم ساده لوح و دیر فهم ما تا چند
روزی خالی شون همیشه که جریان چیه ! و با اینکه می

دو نند که همه مردم شهر به گوشت آدمیزاد احتیاج دارند و قحطی گوشت هم پدر مردم ترسور و درآورده! باز تا چند تا بکش بکش آشکارو نبینند باورشون نمیشه که دستور کشتار عمومی صادر شده! از طرفی چون جریان کشتار عمومی یک موضوع تبلیغاتی نیست و مطبوعات و دستگاه های تبلیغاتی نمی تونند تبلیغ کنند، در نتیجه، مجلات و روزنامه ها و رادیو و تلویزیون هم خود بخود یا برچیده میشن یا از رونق می افتند. و بیچاره مردم ساده دل یکی دوروزی از نحوه کشتار عمومی بیخبر می موندن!!! تا اینکه سینه به سینه تایعاتی رومی شنوند!

مثلاً: دیروز صبح او نظرف شهریه عمومی باکم کارگزارانش در حمام کمین کرده و کلیه مشتریان حمام رولخت و مادرزاد با سرو صورت مایونی ذبح کرده و آذوقه چند روز خانوادشون و همسایه ها شونتو مین کردن!!! و با شایعه، دیگه که نونوائی در وسط شهر تموم مشتریون خوش گوشت خودشو زنده زنده توتنورا انداخته و خوب

پخته ناکباب چند ماهه، محله شونو فرا هم کنه !!!
 وباشنیده میشه که امروز صبح شاگرد سلمونی سر
 محل خردمون، بخاطر تهیه کوشت مصرفی چندروزه اش
 عوض سرتراشیدن، سربریدن را یا دگرفته و بجای اینکه
 تیغ اصلاح رو روی صورت بذاره، روی گلو گذاشته و
 کار چند مشتری بی خیالو ساخته !؟!.....

تازه پس از پخش این شایعاتی که مردم دیر فهم
 و خوره و خیره سر متوجه میشن که اوضاع از چه قراره
 و کم کم دست پا شونو جمع می کنند!! و بفکر چاره
 می افتند که چطوری طعمه به چنگ بیارن و خودشون طعمه
 ز رنگترها نشن !؟!.....

شایعات کم کم بیشتر میشه و واقعیت ها هم آشکار،
 مردم هم کم کم به دیدن بعضی از صحنه ها عادت می کنند
 و تقریبا " دیدن آدمای سربریده و دل وروده، آویزون
 جزء برنامہ های زندگیشون میشه، و دیگه تو خیابونا
 فقط وانت بار دیده میشه که توش پراز جنازه آدمه
 که برای عروسی یا مجلس مهمانی تدارک دیدن!! ...

با قتل و غارت و کشتار آشکار یا خوردن آدمای پیش
 چشم عزیزانشون کم کم آدمای فهمیده و زرنگ و هوشیار
 بفکر چاره جوئی می اندازد و اگر خونه ها شونت با حال
 بصورت برج و بارو نساختن و ترس و وحشت از آدمای
 آدم خور دیگه و ادا ر شون میکنه که دست زن و بچه شونو
 بگیرن به کوه و جنگل پناه ببرند، و کلیه روابط
 اجتماعی و معاشرتی و تمدن انسانی رو فرا موش کنند! ا
 دیگه نه شهری باشه و نه تمدن شهری و نه حقه ها و
 نیرنگهای شهری مآب! ا وقتی تمدن شهری از هم
 بپاشه دیگه فقرا - پولدارها - رؤسا - کاسبها -
 خوشگلا - زشتها - دزدا - جنایتکارا - درستکارا -
 قاتلا - عرق خورها - فاسدها - همه و همه مجبورند که
 به دشت و صحرا به کوه و جنگل پناه ببرند. همه بهمان
 صورت ذاتی خود شون ظالم و هربشن و همون خاصیت وحشیانه
 خود شون دوباره بعد از میلیونها سال پیدا بکنند، و
 باز وحشی بشن، وحشی وحشی. توزندگی وحشیانه،
 دیگه هیچ چیز ارزش و اعتبار نداره، نه مقام، نه شغل

نه پول ، نه لباس . تمام علایق شخصی و مادی از بین
میره ، حتی عواطف آدمها هم دیگه کم میشه ، دیگه عقاید
سیاسی و افکار ترقیخواها نه یاقوانین و مقررات مستبدانه
نمیتونه برای مردم قید و بندی بشه ، تموم قانون و
مقررات بشری از بین میره ، فقط تنها قانونی که
آدمها مجبورند از اون اطاعت کنند قانون واقعی
جنکله و یعنی هر کس قویتره بیشتر زنده می مونه . هر
که زرنکتره بیشتر لذت میبره ، فقط همین ، آدمها مثل
جونورهای دیگه فقط بفکر سیر کردن شکمون هستند
و بس !!! و دیگه آدم و حیوان برایشون
فرقی نداره ، هرچی به دامنشون بیافته میخورن ! دیگه
به حلال و حرومی گوشت آدم کار ندارند ، تو غاریا پشت
درخت به کمین می نشینند هر کس از جلوشون رد بشه
با یک جهش ناکهونی خرخره شو میجون !!! یا دل
و جیکر شو خام خام میخورن !!!
* * *

از طرز نگاه کردن مردم میترسیدم ، از صدای

پا شون میترسیدم. وهم و خیال گیجم کرده بود، دیگه طاقت راه رفتن نداشتم، و چند قدم باقی مونده رو تا خونه دویدم. وهنهن کنان و عرق ریزون با هزار جون کندن خود موتوی حیا ط رسوندم! ... هنوز وارد نشده، ضعیفه رو دست به کمر زده و اخم کس کرده روی خودم دیدم. غرغر کنان آماده گرفتن کوشا بود!.....

ترسان و لرزان، نفس نفس زنان، اون کوشای لعنتی رو برای بازرسی بطرف ضعیفه دراز کردم! و همانطور گیج و بی حال سعی می کردم که قصاب عصبانی و موضوع حلال شدن گوشت آدمو فرا موش کنم که چستون روز بد نبینه:

قبل از اینکه مهلت فرار داشته باشم، ضعیفه در حالیکه داد میزد، خاک بر سرت مردیکه لنده سورا مگه چشم نداشتی که این کوشتا رو خریدی، ناکه هون همون کوشتای یخ زده رو محکم زد تو سرم! ... که من از شدت درد بیهوش شدم و از حال رفتم!!!.....

هنوز شعاع علم بهتر است،

یا ثروت،

قدیمی نشد!!!

● طنز سوم ●

مرطوب ۵۹

هنوز شعار:

علم بهتر است یا ثروت؟

قدیمی نشده؟!؟

من نه قاچاق فروش بودم و نه قاچاقچی و نه تهمت
ساواکی و منافق و ضد انقلاب و فئودال و چپی و
همن زده اند، و در زندگی شخصی و خصوصی هم تا بحال ،
از راه درست و حسابی منحرف نشده ام که طرفدار شاه
فراری باشم !

.... اما وقتی شنیدم شاه سابق مرده ، نه تنها
خوشحال نشدم ، بلکه غمگین و افسرده هم شدم !!
شاید همه ملت ستم کشیده و زجر دیده ایران از

شنیدن خبر مردن شاه خوشحال شدند، ولی من شاد و
مسرور نشدم، هیچ، بلکه کمی هم دلم سوخت و دلخور
شدم!؟!

دلم سوخت برای اینکه شاه مفت مرد، شاه مرد
و ثروت غارت شده ما را هم که با خودش برده بود به
همان مفتی که مرد از جیب و دست و بال ما خارج
کرد!!!

دلخور شدم برای اینکه که هنوز نتوانسته بودیم
پولهایمان را از شاه و دار و دسته جنایتکارش پس
بگیریم. و با این حساب آمریکا و طرفدارانش که
همدست واقعی شاه بودند، به آسانی می توانستند
حاصل دسترنج سالها کوشش و زحمت و بدبختی مردم
زحمتکش و مفلوک ایران را بالا بکشند. و من از این
موضوع سخت دلگیر و دلخور بودم، و غمگینانه پکر
شده بودم! می خواستم هرکاری که از دستم برمی آید،
انجام بدهم تا ثروت بیکرانی را که از خزانه مردم
به بیعما رفته، دوباره به این مملکت برگردانم! ...

وقتی با چندتا از دوستان صمیمی و هم قماش خودم
برخورد کردم، آنها هم از مردن شاه خائن زیاد راضی
نبودند، و دلشان میخواست که بهرنحوی شده جلوی
از دست رفتن ثروت ملی را بگیرند! اما چطور؟...
با چه قانونی؟!..... با چه وضعی؟!؟؟.....

خوشبختانه، دوستان، مثل سایر ایرانیها هرکدام
در رشته مخصوص خودشان، از نظر حقه زدن، کلک سوار
کردن، استاد دفن هستند! و از نظر تردستی و مهارت مثل
همه مردم مشرق زمین، همه کارها را قانونی انجام می
دهند، بجز اجرای قانون!!!.....

چون تا زگی‌ها بحث و گفتگوی سیاسی و غیرسیاسی
همه جانبه‌یاد شده بود و هرکس هم برای خودش سیاستمدار
برجسته‌ای بود! دوستان ظاهراً "محترم من نیز
از طریق دستگاه‌های ارتباط جمعی وطنی به اصول و
فنون بحث آزاد کاملاً آشنا و وارد شده بودند، و هر
کجا که مهمانی دوستانه‌ای برقرار بود، فوراً آن
مهمانی به جلسه بحث آزاد، درباره مرگ شاه فراری

و رابطه‌اش با ثروت از دست رفته بیت المال تبدیل می‌شد، و بعد از چند نظرگوئی و سخنرانی به نظرخواهی دیگران نیز می‌پرداختند. و چون کار بحث و گفتگو درباره ثروت ایران تمام شدنی نبود و بحث آزاد به جاهای جالب موضوع میرسید و دوستان همه فن حریف ما هم به پیروی از اداء و اطوارهای مد روز طرفدار کارهای داغ و چریکی بودند و بدشان هم نمی‌آمد چند صبا حی آر تیسست بازی کنند! به تعداد این جلسات افزودند و به روش گروه‌های زیرزمینی جلسات مطالعه و بررسی ثروت‌های ملی را مخفیانه و پنهانی برپا کردند!

بعد از تشکیل چند جلسه بحث و گفتگو به روش تازه به این نتیجه رسیدیم که سازمان سیا با کمک هم - دستانش شاه سابق را کشته، تا با کشتن شاه خائن پول‌ها و تاراج‌شده‌ها را با یک تهدید تو خالی بالا بکشد، و از طرفی افکار عمومی ملت ایران را که واقعا " علیه امریکا تحریک شده، ظاهرا " برای مدتی هم که شده

به جریان خوشحال کننده، مرگ شاه سابق بکشانند و
 از راه دیگری، ضربه‌های دلخواه را برای عملیات خانان‌سوز
 عوامل خودش وارد سازد !!!
 ما همه ایرانی بودیم و با اینکه در گذشته گناهان
 زیادی مرتکب شده بودیم، ولی همگی دلما نمی‌خواست
 که به همان حق و کلکی که آمریکائی‌ها توسط شاه فراری
 پولهای ملت ایران را به یغما بردند، ما نیز بهمان
 طریقه و با حق بازی بیشتر ثروت ملی ایران را بر-
 گردانیم ! و اگر هم زورمان نرسید که این پولها را
 از دست کافرها بیرون بیاوریم، لااقل به همان اندازه
 از ثروت‌های کافرهای ظالم کم کنیم! ضرری به آنها
 نزنیم اگر چه در این راه درست یا نادرست "سر به
 نیست می شدیم !؟!"

بعد از چند جلسه، مخفی دیگر طرح عملیات چریکی
 ریخته شد و نقشه، فعالیتها در این زمینه تکمیل گردید،
 و تصمیم گرفته شد با استفاده از اطلاعات و تخصصهای
 ذاتی، ارشی و اکتسابی که داشتیم، تمام پولها، جواهرات

را سرقت کنیم !!!

لحظه، موعود فرا رسید و تیمهای مختلف ما بهمان
 سادگی که یک خلاف ساده، اداری یا یک جرم کوچک
 قضائی و جزائی ولی ظاهراً "قانونی که در ولایت خودمان
 انجام میدهم، توانستیم، بزرگترین سرقت ماهرانه
 دنیا را انجام دهیم و دست تمام کلاهبردارها و
 کانکسترهای مافیائی و آمریکائی را در حنا بگذاریم!
 البته در این امر خیر مشکلات زیادی سر راه ما بود،
 از باندهای قوی و مجهز مافیائی که بدنبال پولهای
 بادآورده موس موس می کردند گرفته؛ تا کلاهبردارهای
 سرعق و قانونی دولتهای مختلف غربی که بخاطر حساب
 و کتابهای شارلاتان خودشان، تقویمشان یک هفته جلوتر
 زمان را نشان میدهد، و برای سرمایه گذاری در غارت
 منابع ملی کشورهای کوچک جهان سوم سینه میزنند
 و برای مردم فقیراشک تمساح می ریزند !!! سر راه
 ما سبز شدند !؟!
 ولی، با همه شرارتهائی که ما انجام دادیم،

..... سرتان را در دنیا ورم، این گروه همه کاره ما
 که ما شاء الله همگی خوش ظاهرو بدبطن بودند! با
 فداکاری بی‌شائبه‌ای، هرچه فوت و فن و حق و کسک
 بلد بودند بکار بردند! و با سرهم‌بندی و تردستی و
 زرنگی، اجتماعیانفرادی، درچهار گوشه، ربع مسکون،
 هیرون و ویلون، گنج و سرگردون، بدنبال اجراء نقش
 و انجام عملیات ما هرانده خودشان بودند! و مرتباً
 با جستجو و کنکاش و سؤال جوابهای بی‌موقع و بموقع
 و فضولهای بیجا از اینجا و آنجا توانستند، ردپاهائی
 از توی خرابه‌های قدیمی، قصرهای فرعونى و طاغوتى
 گرفته تا داخل مجهزترین گاو صندوقهای الکترونیکی
 بانکهای سوئیس و آلمان بدست بیاورند!!!.....
 و طبق علامتهای رمز و کدهای اختصاصی و قراردادی،
 باده تکاری کردن تلفنهای عمومی و تقلبهای رمزی
 در تلگرافها، بدون پرداخت مخارج زیادی، توانستیم
 به همدیگر خبر دهیم تا راس ساعت معینی با یک سری
 عملیات حساب شده، چربکی، ثروتهای ملی سرقت شده

قیمتی، اشیاء عتیقه و اسناد معروف و اوراق بهاء دار
را که از طرف شاه خائن و خانوادہ اش خارج شدہ بود،
دوبارہ بہ ایران برگردانیم !.....

این طرح انحاری و عجیب ما اگرچہ دشوار و سخت
بود، ولی میشد روی آن از چند طرف حساب کرد، چون با
انجام آن، مایک حقہ کامل بہ آمریکائی های نامرد
زدہ بودیم و ما هم کہ، آدمهای پاک و صاف و روراستی
هم ظاہرا " نبودیم، لاقول وظیفہ و دین خود را بہ
این نسبت بہ مردم ادامی کردیم !.....

بعد از مدتی، با چند دورہ رفیق بازی و زبان بازی
و من بمیرم و تو بمیری و ننه من غریبم درآوردنهای
بموقع، توانستیم چند پاسپورت اصلی و رسمی و چند
گذرنامه قلابی و تقلبی، توسط دوستان زرنگتر از
خودمان تهیه کنیم و مخفیانه عازم سفر شدیم !!
سفری پرخطر بہ بلاد فرنگ و دیار کافرہا، بسا
دستی پراز حقہ و کلک و مردردندی میرفتیم تا چمدانهای
ہراز مال و منال برگردیم و حقرا بہ مقدار برسانیم !..

چون نیت ما خیر بود، بالاخره با همان فوت و فن های اولیه دزدی و تکنیک های پیش پا افتاده کف زنی و جیب بری، موفق شدیم ثروت کلان و مال و منال بی حد و حساب و سرمایه به یغما برده، این ملت مظلوم را، جیب به جیب، دستار به دستار، بقچه به بقچه و توبره به توبره، صندوق به صندوق و دستاخر کا میون به کا میون همگی را تا دلار آخر، طبق لیستی که از قبل تهیه کرده بودیم، جمع کرده، و در محل کا ملا"ا منی مخفی کنیم، محل خیلی منی که اگر لازم شد دوباره از آن محل برای نیتهای خبر استفاده کنیم !!!

بعد از موفقیت در مرحله اول ما موریت، چند روزی را در ضمن حفاظت و نگهداری پولها و ثروتهای با زیافته، ظاهرا "به استراحت و تمدید قوا پرداختیم البته از مطبوعات و سایر دستگاه های خبری و تبلیغاتی نیز غافل ننماندیم، و عکس العمل کلیه سازمانهای مختلف بین المللی را در باره این قسمت از برنامهم عملیاتی را زیر نظر دقیق گرفتیم !!!

همه‌بنگاه‌های خبری و تبلیغاتی‌چه شرقی و چه غربی، بی‌محابا، از اتفاقات ما هرانه و جالبی که باعث ناپدید شدن آن‌همه ثروت بیکران در اطراف و اکناف جهان، از ساختمانهای عریض و طویل و بلند طولانی‌گرفته تا کوچکترین کیفهای بغلی، با آن‌همه مراقب و محافظ شده بود، گزارشات مفصلی ارائه داده بودند، و هرکدام بسته به نوع بهره‌برداری از موضوع به طریقی به هوجی‌گری پرداخته بودند !!!... ولی هیچکدامشان بخاطر از دست دادن مقداری از سهمشان که ناخودآگاه توسط ما سرقت شده بود، حاضر نبودند گروه یا سازمانی را به سرقت تمام ثروت‌های سرقت‌شده جهان متهم کنند، چون در این صورت، موضع‌گیریشان در مورد گوشه‌ای از بهره‌برداریهای نادرست، استعمار-گران رومیشد، و خواهی‌نخواهی توسط محافل رسمی بقیه کثافتکارهایشان افشاء میشد، که خودش افتضاحی بود روی افتضاحات دیگرشان !!! در این مابین، سازمانها و دستگاه‌های خبری و تبلیغاتی خودی

هم مرخبا " غربی‌ها را به تاراج و چپاول ثروت‌های
 ناپدید شده متهم می‌کردند و آنها را می‌ترساندند! ...
 در این اوضاع و احوال، ما نیز، در چند جلسه،
 کمیسیون‌آبانه، خود را آماده کردیم تا با یک سری
 عملیات فوق‌العاده ما هر آن‌که از عهده، دوستان
 حقه‌ها زو حيله گربه‌آسانی ساخته بود! ثروت‌های ملی
 با زیافته را وارد میهن عزیز کرده! وبه صاحبان
 اصلی‌اش یعنی فقط مردم ستم‌کشیده، ایران برسانیم؟!

در اولین روزهای که آب‌ها از آسیاب افتاد و
 تب‌وهیجان شدیدناپدید شدن ثروت‌های تاراج شده
 ایران در چهره‌رگوشه، دنیا، بین دوست و دشمن، فروکش
 کرد، قسمت بعدی عملیات، یعنی حمل‌آنهمه ثروت
 نقدی و جنسی را بداخل کشور شروع کردیم، و دوستان
 خوش فکر و خوش سلیقه با استفاده از تکنیک توپره‌کشی
 سرحدی که کهنه‌ترین حيله یا غیاب و قاچاقچیان
 معروف است، جنسها و پولها را وارد کردند، بدون

اینکه آب از آب تگانی بخورد !!!... تا وقتی که
 خار و خاک و درخت و بته و خاک و سنگ در مرزها هست ،
 دیگر دزد و قاچاقچی ، یا مرد درند و ریاکار برای عبور
 از مرز وحشی ندارد !... و ما نیز با بکار گرفتن
 عوامل طبیعی و عوامل انسانی مثل سهل انگاری بی -
 موقع مرزبانها ، خوابهای بی موقع نگهبانها و سایر
 نقاط ضعف روانی و روحی هم ولایتیها موقع برخورد با
 سرما و گرما یا صبح و ظهر و شب ، بدون کوچکترین، نگرانی
 و نارا حنی چند روزی را در کوه و کمر ، دشت و بیابان
 سرگردیم ، تا تمام جنسها ، پولها ، اوراق و اسناد از
 مرزها رد شدند ! و ما مجدداً " طبق قرارهای کاسبکارانه
 و قولهای دلال منشاء ، شروتهای ملی با زیافته را در
 محلهای امنی در ولایت خودمان مخفی کردیم !...
 البته تمام منظور ما از انجام این همه عملیات
 دشوار و قبول آن همه مسئولیت و خطر فقط و فقط این
 بود که با زحمت و مشکلات زیاد ، این وظیفه ملی را
 انجام دهیم و بار مسئولیت و هیاهو را از شانه

دولتمردان خارج کنیم، و خودمان به اندازه سهمی که داریم به مردم بی‌وایر این سامان خدمت کنیم و شاید هم پیاپی رگناها ن گذشته‌ء ما، سبک‌تر میشد!؟!.....

حالا یا عاقلانه یا عاشقانه، احساسات ما به این طریق برانگیخته شده بود و ما از ته دل برای ملت خودمان می‌کوشیدیم، و ما چشم‌داشتی حتی به یک دلار کثیف آمریکائی هم نداشتیم! و افراد گروه ما که غیر از مکر و حيله و نیرنگ و فریب‌کاری از دستشان ساخته نبود، این بار می‌خواستند از همین درس‌هایی که در این اجتماع آموخته بودند، به نفع این اجتماع و برای بازیافتن ثروت از دست رفته‌اش استفاده کنند!!!

.....

.....

.....

بهر حال، ما ثروت از دست رفته را که توسط شاه خائن خارج شده بود، و ما هرانه و حساب شده در انواع بانکها، شرکتها، سازمانها، موسسات، ادارات،

هتلها، کاباره‌ها، مزارخانه‌ها و باندهای مختلف
 بطرق نامشروع بکار افتاده بود، به حيله‌های ماهرانه‌تر
 وهوشيارانه ترويا استفاده از طريقه‌های قدیمی،
 همین کفزنه‌ها، جیب‌برها، قالپاق دزدها و آفتابه
 دزدها و خلاصه دله دزدهای وطنی، در چهار گوشه دنیا،
 بادیدن خیلی جا‌های خوب و بد و یاد گرفتن خیلی درسها
 به مملکت خودمان برگردانديم، و بعد از موفقیت در
 این دوره عملیات نیز مجدداً " به بحث و بررسی
 نشستیم !!!.....

ما، تازه به این فکر افتادیم: که این همه ثروت
 زیاده و بی حساب را چطوری و با چه برنامهای به صاحبان
 اصلی‌اش برسانیم؟

این دفعه مجالس بحث و گفتگو سمینار منشانه
 بود و گروهی عقیده داشتند که تمام ثروت را بدهیم
 به دولت موقت، که البته این تصمیم خوبی بود. ولی
 از تمام دوستان و همکاران که برای برگرداندن این
 مال و منال زحمتی کشیده بودند، رای گرفتیم، این

تصمیم‌رشد و بناچار حل این مشکل به خودمان سپرده شد!!! چون تمام دوستان فداکار خودشان یک پا، حقه باز و مرد درند بودند و در حرفه خودشان استاد قانون شکنی و از زیر کار در رفتن های قانونی! و بر اثر برخورد با آدمهای مختلف در این مسافرت پرهیجان، خیلی چیزهای تازه‌ای هم یاد گرفته بودند، اونا سعی می‌کردند، که این ثروت باز آمده به طریقی صرف آسایش و رفاه مردم بشود، بطوری که همه مردم را بسوی یک جا معه حقیقت گو و روراست سوق دهد!!! مثلاً: "عده‌ای عقیده داشتند: بدون اینکه از تمام سی و پنج میلیون ایرانی حتی یک نفر متوجه بشود، ما خودمان مشغول یک سری عملیات عمرانی و آبادانی شویم. و مخفیانه در گوشه و کنار کشور مدرسه و دانشگاه و بیمارستان و تیمارستان و گورستان و پارک بسازیم، یا جاده‌های مرتب و راه آهن مدرن و شرکتهای اتوبوسرانی منظم و سایر چیزها ایجاد نمائیم؟! که البته همه این برنامه‌ها برای

شنونده جالب و شنیدنی بود، ولی در حین عمل و یا انجام این طرحها اشکالاتی بوجود می آمد !!! یعنی اگر، در سرتا سر مملکت فقط چند نفری جسته و گریخته بودند؛ که اینکارها توسط آدمهایی مثل ما، که چندان خوش سابقه هم نیستیم، واکثرا "هم درسالهای گذشته مثل سایر هموطنان ای ب فهمی نفهمی خطاهای از ما سرزده انجام می شود! وای که چه بلبشوئی به راه می افتاد؟ و چه تهمتهائی ب ما میزدند؟ و چه وصله ها که ب ما نمی چسباندند؟! ...

و از همه مهمتر ما با این همه زحماتی که تحمل کرده ایم، در مقابل تهمتهای ناروا و برچسبهای مختلف که مردم به ما میزدند یا رای مقاومت نداشتیم، و بجای پاداش و اجر در برابر کار خیر، در انظار مردم مثل مفسد ترازمفسدین فی الارض با ما برخورد میشد!؟!

بالاخره، بعد از بررسی های زیاد و نظرخواهی های مکرر به این نتیجه رسیدیم، که بیشتر مردم بخاطر نداشتن پول به اندازهء احتیاجاتشان، از خیلی نعمات زندگی

معمولی نیز بی بهره اند! وبا مقایسه مردم هائی که در این مسافرت خیرخواهانه، بچشم خودمان دیدیم مردم ما هنوز به خیلی از رموزات زندگی واقعا "دست نیافته اند که مهمترینش رمز رفاه جامعه و آسایش عموم است؟!

و دلیل این عیب مهم، عوض کردن فرهنگ اصلی خودمان با فرهنگ استعماری غرب است! یعنی غربیهای خدانشناس هرچیزی را که به خوردجا معء ما دادند، ظاهرا "حالت رفاه داشت ولی باطنا" دست و پای ما را بیشتر بند کرد و مشکلات زیادی را برای دور کردن مردم از رفاه واقعی سر راه سبز کرد! همین راه های استفاده از وسایل غربی که داخل جامعه ما شد، مثل اتوموبیل، ماشین بکلی وضع ما را دگرگون کرد! و بجای اینکه استفاده از ماشین و اتوموبیل در زندگی روزمره ما مشکلی را حل کند، بدتر از آن مشکلات بیشماری به همراه آورد! و هرکس که ماشین دارد، به خوبی این مشکلات را می شناسد و حتما "نصف عمرش را با این نوع گرفتاریهای کلنجار رفته است!؟!

مشکل ماشین تنها مشکل جا معهء ما نیست ، رویهمرفته ،
 وقتی جا معه و طرز استفاده از امکانات جا معهء ما با
 مردم و جا معه های مملکتهای متریقی مقایسه می شود به
 این نتیجه میرسیم که هرچه درجا معه های متریقی وجود
 دارد برای رفاه واقعی مردم آن سامان است ، و بر
 عکس هرچه درجا معهء ما وجود دارد که توسط غربیها و
 فرنگیها به ما ارمغان رسیده بیشتر ما را از آسایش دور
 کرده ، و این مرض را می باید از جا معه دور می کردیم ، و
 طوری خودمان را تربیت می کردیم که از وسایل غربی
 به طریق دیگری استفاده کنیم تا در خدمت آسایش ما
 باشند !!!.....

مثلاً: اگر ماشین میخریم ، این ماشین باید
 مشکلات مربوط به نداشتن ماشین را حل کند و گرنه
 چه دلیلی دارد که یک کارمند دون پایه با حقوق بخور
 و نمیز خود مدتها به سختی زندگی کند و با گرفتن وام
 و قرض الحسنه و سایر دوز و کلکهای روزمره پولی را سر
 هم کند و ماشین را بخرد که باعث رفاه و آسایش خودش

و خانوادهاش بشود که برعکس با اولین خراش روی بدنها تو موبیل نه تنها رفاه و آسایش را فرا می کند، بلکه از فکر قرض و قوله و گرانی و تعمیر و صافکاری اگر دیوانه نشود به اندازه ده سال زحمت کشیدن و چون کردن پیر می شود !!!.....

در صورتیکه همین طبقات کم درآمد بجای سر هم کردن پول و ماشین اجباری خریدن ها همین پولها را صرف وسایل زندگی می کردند، اتوماتیک وار قیمت یک پیکان را فقط وسایل زندگی برای رفاه خانوادهاشان می خریدند، چقدر استراحت و آسایش را جایگزین این زندگی فلاکت بار و پردرد سردا خل این قلکهای بندا ز و در رو بنام حیات و منزل می کردند؟!.....

و به همین ترتیب در تمام جامعه ما، روزانه چند صد میلیون تومان ماشین در شهر در حال حرکتند؟ اگر همه اینها اکنون وسایل راحتی مردم و در خانه هایشان بودند، چقدر جامعه در آرامش و بدون قیل و قال بود؟!..... و در چنین جامعه بی

سروصدائی، بدون جنگ اعصاب مردم با خیال راحت به حل مشکلات مهمتری روی می‌آوردند، و در آن صورت کمال انسانیت در زندگی معنوی انسانها در خارج مشکلات مادی نمودار می‌شد !!! خلاصه اگر این دردسرهای زندگی فرنگی‌ها با نه‌که بخورد ما شرقیها داده بودند، نبود، دو حالت پیش می‌آمد !!! یا این پولها دست ما جمع نمیشد یا اینکه ما با خیال راحت می‌توانستیم آنها را به صاحبان اصلیش برسانیم !!! ما تقریباً از حل این مشکل عاجز شده بودیم، و چون در صلاحیت ما هم نبود که مستقیماً در خرج کردن و دخل و تصرف پولها دخالت کنیم و کوچکترین اشتباه ما در نگهداری پولها باعث میشد که تمام زحمات ما به در رود، و دوباره دشمن با حیل‌های دیگر پولها را بالا بکشد ! و یا اینکه باندهای مافیائی توسط عوامل داخلی از ما جرابا خبر شده و در لباسهای قانونی و با اقدامات رسمی و غیررسمی پولها را از دست ما وجیب‌ملت ما خارج کند و دوباره ملت منتظر ما به زحمت بیافتد ! ؟ !

..... ناچاراً "بدنبال راه حل می‌گشتیم!!!"

همه‌مان با همهٔ زرنگی و فکرهای ابتکاری که داشتیم برای رد کردن پولها نقشه می‌کشیدیم، ولی نقشه‌های ما خالی از اشتباه نبود، و هرکداشان ایراداتی داشت! اما همه چیز بودیم غیر از نئوریسین امور اقتصادی و یا طراح بذل بخش!!!"

جلسات سمینار ما با نهٔ ما بصورت مسالمت آمیز به راه حل منطقی نرسید، در نتیجه دوستان، با اخم و تخم‌پا با عصبانیت و قهر و دعوا طرحهای خیرخواهانه خود را برای رفاه‌جا مع‌پیشنها می‌کردند، که نتیجه گیری از این طرحها علاوه بر سماجت و پافشاری بیش از از حد به فحش و کتک کاری نیز ختم می‌شد! و اصلاً "راه گشائی برای استرداد پولهای ملی به مردم نبوده، مشکلاتی نیز برای اتحاد و یکرنگی دوستان و همکاران این عملیات چریکی ولی دلسوزانه پیش آورده بود!"

نگهداری آنهمه پول و ثروت و اشیاء قیمتی و اوراق بهاء دار واقعا "برای ما مشکل بود و تصمیم-

فقط میدانم که اگر به تمام مردم نفری نیم میلیون تومان
فیالبشمار می‌دادیم بازمقدار زیادی پول نقد اضافه
داشتیم!!!.....

پس چه کمکی بهتر از این وجه شوابی بالاتر از این،
که به هرنفر که مجموع سرمایه و دارائی‌اش از پانصد هزار
تومان کمتر است، پانصد هزار تومان بدهیم، تا او
بتواند با این پول به یک طریقی مشکلات مالی و مادی
خود را حل کند! اگر چه پول خوشبختی نمی‌آورد، ولی
لااقل زندگی را آسان میکند، و با آسان شدن زندگی
مالی و مادی، فکرو خیال که اعصاب مردم را مش پید
میکرد!؟!.....

وقتی راه حل پیدا شد، راه تقسیم پولها نیز به
آسانی پیدا شد! و در ظرف چند شبانه روز پولها بطور
عادلانه و بدون تبعیض و غرض ورزی و پارتی بازی مستقیماً
بدست مردم می‌رسید!؟!..... پولهای مردم، برای
اولین بار بدرن اجاف و زورگوئی و بدون سوء نیت
و بقیه صفتهای بد بدست خود مردم رسید!؟!.....

ما برای تقسیم پولها ، از تجارب و تکنیکهای سیاسی شرقی و غربی و از روشهای تبلیغاتی گروههای موافقو مخالف و هوچیگری استفاده کردیم ، و پولها را طوری بین مردم تقسیم کردیم ! که مردم ناخودآگاه پولدار شدند! وانگار که خود مردم پول دانی را بجای نادانی یافته بودند! ...!! یعنی بهمان طریقی که بیشتر مردم یک شبه صاحب نظر در امور سیاسی و اداری میشوند و یا اینکه یک شبه کمونیست و طرفدار مارکسیست و فلان و بهمان میشوند ، ما نیز همه مردم را یک شبه صاحب بهتریـن مکتب دنیا یعنی پول و ثروت کردیم ، و همه را پیرو ایدئولوژی اسکناسهای سبز و آبی و سرخ ...!! ... وقتی به این طریق، پولها به مردم رسید ، اول خودشان هم نمیدانستند که پولها از کجا بدستشان رسیده ، و این پول آنقدر برایشان زیاد نبود که نتوانند نگهدارند!! ... از قیافه ها پیدا بود که تا چند روزی اصلاً " به روی خودشان نمیآورند ، پولدار شده اند! و از ترس اینکه : مبادا کسی از آنها سؤال کند : این پولها را

از کجا آورده‌اید ا حتی به اقوامشان هم اطمینان
 نداشتند که ضمیر و سرنه‌ان را مخفی نگه‌دارند، و
 ترجیح می‌دادند که به همان زندگی عادی تظاهر کنند !!! .
 همهٔ مردم نا خود آگاه به یک نحوی صاحب پول
 شده بودند و وقتی که بداشتن پولها عادت کردند، کم
 کم برای پیدا کردن بی‌موقع آنهمه پول دلیل می
 آوردند، و اصل موضوع برایشان مشتبه شده بود ! و چون
 مدتی گذشت و سرو صدائی در نیا مد، فکر می‌کردند : که
 شاید خودشان لایق این پول بودند و بخاطر لیاقت و
 ثابستگی ذاتی به این پولها دست یافته‌اند !!!
 وهی برای بدست آمدن پولها برای خودشان دلیل می
 تراشیدند تا خود را بداشتن و خرج کردن آن پولها قانع
 کنند ! ؟ !

مردم، کم‌کم دنبال بهانه می‌گشتند تا به نحوی
 موضوع را آفتابی کنند و برای خرج کردن راهی و فرصتی
 پیدا کنند، ولی جرات برداشتن قدم اول را نداشتند !!!

دلم، برای مردم می‌سوخت، پول خودشان بدست
 خودشان رسیده بود، ولی هنوز شک داشتند مبادا
 اشتباهی رخ داده، و با اینکه باورشان شده بود که پول
 مال خودشان است ولی هنوز دودل بودند!
 منتظر بودند تا، کسی پول را خرج کند و بقیه هم به
 دنبالش راه بافتند، خریدهای خود را آغاز کنند!!
 شایدهم‌پنها نیویواش یواش بعضی‌ها مشغول
 رفع گرفتاریهای کوچک مالی خود بودند، و هی برای
 خرج کردن پولها عذروبها نه‌قانونی پیدا میکردند!

وجدان تحریک شدهء ما، حالا راحت شده بود، با
 انجام وظیفه در راه رفاه مردم خودمان، احساس خوشحالی
 میکردیم.

وقتی فکر می‌کردیم که ما با چند حقه و کلک و زرنگی
 توانستم، ثروت ملی را ج‌ شده را به مردم برگردانیم،
 و بدون چشم‌داشت و برداشت حتی یک قرآن از آنهمه
 پول، مردم را با پول خودشان و به راه خودشان رها

ساختیم تا هرکاری می‌خواهند برای رفاه خودشان انجام
 دهند، احساس غرور خاصی می‌کردیم. وحس می‌کردیم که
 با رگناها ن و خطاهای گذشته ما کمتر شده؟!
 چند روزی اوضاع و احوال ما آرام‌بنظر می‌رسید!!
 خبری از قتل و غارت، دزدی و جنایت بقیه
 کثافتکاریهای جوامع بشری نبود! بعضی مسائل
 عادی عجیب‌بنظر می‌رسید مثلاً: از سهل‌انگاری، پشت
 هماندازی، کاذب‌بازی، از زیرکانه‌دزدی در ادارات
 و موسسات اصلاً اثری نمانده بود!! مردم همه با
 هم منطقی و با انصاف بودند، سعی داشتند که ادای آدمهای
 محترم و فهمیده را در بیاورند! همه لباسهای ترو
 تمیز می‌پوشیدند! بهداشت و پاکیزگی معا بر رعایت
 می‌کردند! در اجرای قانون و مقررات حتی هنگام
 رانندگی می‌کوشیدند!! همه چیز درسکوت و
 آرامش برگزار میشد!! از هرچو مرج، از هیاهو و بلوا
 از شلوغی و سروصدای نامعقول اصلاً خبری نبود!!
 از عجله، نگرانی، دعوا و مراغه‌نشانی نبود!!

هرکسی در صنف ورشته و در شغل و مقام خودش یا مردم
 خیلی معمولی رفتار می کرد، اگر خوش و بشی نمی کرد،
 دعوا و ناراحتی نمی کرد!؟!.... دکتراها وجدانها "
 طبابت می کردند! قاضی ها هم عادلانه قضات اکاسبها
 منصفانه معامله می کردند و کارگزاران صافا "کار!!!
 همه چیز به حد کفایت یک جامعه خوب رسیده
 بود! طرز کار روزنامه ها و مطبوعات و سایر
 دستگاه های خبری ولایتی هم عوض شده بود!!! اگر
 به اخبار پیش پا افتاده و بی خودی توجه نداشتند،
 به مقامات و آدمهای سرشناس هم تهمت و افترا نمی
 بستند!!! اگر از آزادی انسانها دفاع نمی کردند،
 به قدر ارزش انسانیت لا اقل احترام می گذاشتند!!!
 اگر مردم را آموزش اجتماعی نمی دادند و لی به تداوم
 آراش در زیر سلطه قانون کمک می کردند!!!.....
 با این تحول ناگهانی که در جامعه صورت گرفته
 بود، و با این برنامه های باور نکردنی که خود بخود
 ایجاد شده بود، ما تازه به فداکاری و عمل بزرگ

خودپی بردیم! و تازه بفهمیدیم که با استفاده از .
 کارهای خلاف قانون و حق با زیبا و نیرنگهای که
 در پنگه دنیا بکار بردیم، چه خدمت بزرگی به اقتصاد
 و فرهنگ و روابط اجتماعی این مردم کردیم؟!
 و من از اینکه مردم را اینقدر آسوده و راحت و در یک
 خط مشی عقلانی و قابل قبول دیده بودم و برای اولین
 بار در طول تاریخ، سعادت جامع، لمس شدنی بود
 خیلی خوشحال بودم و احساس افتخار می کردم!!...
 با دیدن آسایش مردم و راحتی فکر و خیال مردم بر اثر
 داشتن آن پولها به این فکر افتاده بودم، که با این
 پول لعنتی چه چیزی بود، که شاه سابق توسط دار و
 دسته جنایتکارش به حمایت از درخواستههای نامشروع
 آمریکا، همیشه سعی داشت برای جمع آوریش این
 مردم بیگناه را به انواع فلاکتها دچار کند؟!
 و این پول لاکردار چقدر برای جوامع غربی مفید و
 مناسب بود؟! ... که یک عمر ملت ما را بدنبال
 علم بهتر از ثروت روان کردن دولی خودشان کیسه کیسه

پولها را بالا کشیدند و ما را هم از علم واقعی دور کردند !!!.....

و حالا که ما با دوز و کلک پولهای خودمان را از دستشان درآورده ایم، همه چیز آرام و آسوده شده! و حالا مردم منتظر علم واقعی اند که وقتی پول دارند، علم را پیدا کنند، شاید آن همه ثروت منشاء منبعی برای علمی باشد که هنوزم هنوزست از آن دوریم !!!.....
با اینکه اوضاع و احوال آرام بود، همه چیز بزرگ روال معین میگذشت ولی علاقه و تمایل مردم به خرید زیاده شده بود! فقط تنها موضوع غیرعادی همین خریدهای مردم بود که لحظه به لحظه بیشتر می شد !!!.....

چند روزی رفت و آمد مردم، در کوچه و بازار، شهر و روستا، خیلی زیاد و حتی سرسام آورده بود !!! و تقریباً "در خیابانها همهء مردم بحالت دو حرکت می کردند، مردم کم کم از حالت (آرام مزاجی) خارج شده بودند، و بحالت هیجان و سرعت رسیده بودند !!!

همه سعی می‌کردند زودتر از دیگران خرید کنند و
خیلی‌ها سعی می‌کردند در موقع خرید از دیگران سبقت
بگیرند !!!

حالا مردم، هرچه بیشتر خرید می‌کردند، بیشتر
احساس احتیاج می‌کردند !!! و مرتباً " مشتری
مغازه‌ها بیشتر میشد، و من متحیرم که این اجناس که
احتیاجات مردم را برآورده می‌کرد و به مقدار زیادی همه
جا پراکنده بود از کجا وارد میشد؟ تا به مردم عرضه
شود؟! حدس می‌زدم شاید فرنگی‌ها گمان برده
بودند که ایرانی‌ها پولدار شده‌اند، و فرصت را غنیمت
شمرده‌اند. جنس‌هایشان را در این دوران و انفساً به
ملت محتاج قالب می‌کنند؟! بهر حال جنس‌ها زیاد
بود! هرچه مردم می‌خریدند باز جنس جلوی مغازه‌ها
پربود! و با این حساب نه جنس تمام می‌داشت و نه
خریدار!؟!

مردم فقط می‌خریدند، بیشتر و سالی را می‌خریدند
که سال‌ها در آرزویش بودند و در گذشته قدرت خریدش را

نداشتند!!... و حالا که پول داشتند، چرا
نخریدند؟!...

بهمین دلیل تمام وقت مردم صرف خرید میشد
همه مردم کا روکسب خود را رها کرده و به بازار برای
خرید هجوم آورده بودند!!... در خیابانها و بازارها
فقط دو طبقه از مردم وجود داشت خریدار و فروشنده!!
..... بعد از چند روزی که کارهای اداری را که ماند
و اوضاع و احوال مملکت شل و ول شد!! دولت مردان
و روسا که از این پول بی بهره بودند، و یا اینکه از
اول شرایط دریافت پول را نداشتند. ب فکر چاره
افتادند!! و در اولین قدم، توسط دستگاههای
خبری خودی از مردم کمک خواستند! از مردم تقاضا
کردند که خرید و فروش را رها ساخته و به سر کارهای
و مشاغل اصلی خود بازگردند!!...

روزنامه ها و بقیه دستگاه های خبری ولایتی که
گویا تازه از خواب بیدار شده بودند، و یا اینکه از
گرفتاریهای قبلی مردم بدور بودند و علت خریدهای

سرسام آور و وحشتناک مردم برایشان قابل لمس
 نبود!؟! و یا اینکه با زرنگی مخصوص بخودشان
 کارهایشان را در حد خرید و فروش قبلا" انجام داده
 بودند! حالا خودشان را به آن راه زده، و بهمان روش
 ترک عادت موجب مرغی است مایه بزرگ کردن و وارونه
 جلوه دادن موضوع پرداختند، و فقط بعد از زمانی
 کوتاه، این مسئلهء مهم خرید مردم را فاجعه و بد-
 بدبختی بزرگی وصف کردند!؟! و هی نقطه
 ضعفهایی از این اوضاع را آشکار کردند، که اصلا"
 راه چاره جوئی برای آن نقطه ضعفها نبود!؟! و
 تمام دستگاه های تبلیغاتی برای اینکه مردم را
 از خرید منصرف کنند، به شمردن و بزرگ کردن نقطه
 ضعفها پرداختند!؟! و آنقدر در اینکار زیاده-
 روی کردند، تا اینکه، موضوع پولدار شدن ناگهانی
 مردم ایران و کمبود وسایل رفاه و آسایش عمومی
 و بقیهء نقطه ضعفها به گوش رسانه های گروهی آن
 طرف دنیا هم رسید!؟! و حالا نوبت آنها بود

که از این مسائل نیز بهره‌برداری کنند !!!.....

.....

.....

هنوز اولین خبرها به مطبوعات فرنگی‌ها نرسیده بود، که دسته‌دسته و گروه‌گروه خبرنگاران جورا جور، با قیافه‌های گوناگون وارد ایران شدند ! و خدا میداند که قاطی آنها چقدر مفسر ضررهای سیاسی و طراح خرابکاریهای اجتماعی از فرصت مناسب سوء استفاده کرده و به ایران آمدند !؟ ! و همگی بدنبال یک سری برنامه‌های منظم و پیش‌بینی شده، هی‌گواش تهیه کردند ! و هی عکس و تفصیلات از برنامه‌ها اختصاصی خرید عمومی و افتتاحات مربوط به آن تهیه کرده و به آن طرف دنیا فرستادند !!!.....

چیزی نگذشته بود که مغزی نکته‌سنگ ولی‌حقه‌باز و شیطان صفت غربیهای کافر تمام موضوعات گذشته و برنامه‌های اجراء شده در چهار گوشه دنیا را مثل زنجیر بهم بافتند و به این مساله و مشکل پیش آمده

خرید عمومی در ایران ارتباط دادند !.....
 حرامزاده‌ها خیلی زود، پی بردند که اصل و منشأ
 این خریدهای بی‌حد و حساب از کجاست !!!... و فوری
 فهمیدند که حرص و ولع مردم در بازارهای مختلف
 برای چیست؟! و آنها هم بیکار ننشستند، و
 مشغول یک سری عملیات سری شدند !؟!.....

.....

.....

خبرنگاران و مفسران روشنفکر که بهورت قارچ
 در بازارهای ولایت‌مان روئیده شده بودند خیلی زود،
 به ضعفهای اجتماع ما پی بردند !!! و فوراً "نظریات
 و دلایل خود را برای تضعیف هر چه بیشتر جامعه ما
 به مراکز سنجش و بررسی‌های خودشان فرستادند !!!
 و دیری نپائید، که مفسرین و سیاستمداران بدول
 با همان مغزهای کافر ولی مسلمان خفه‌کن با فکر
 استفاده از ثروت ما محروم شدگان واقعی افتادند، و
 برای اینکه همان پولهایی را که شاه غاصب گاو صندوق

به‌گا و صندوق از کیسه ملت ما بآنها بعنوان دستخوش
 و باج داده بود، و ما دوباره آنها را به این ملت برگردانیده
 بودیم! از دستشان نرود! و یا اینکه خرج سفر و
 زحمتشان هم برای تبه‌کاری‌هایشان فراهم شود خیلی
 زود جنبیدند، تا کلاه سرشان نرفته که هیچ بلکه کلاهی
 هم‌گشادتر سر مردم ما بگذارند! و الحق که چه توطئه‌ها
 چیدند و چه بلاها دچار ما کردند!؟!

هنوز مردم، همه چیزهایی را که لازم داشتند، نخریده
 بودند، که ناگهان هوس خانه خریدن و صاحب منزل
 شدن به دل هوسباز مردم افتاد!!؟ ماشین داشتن
 دوباره باعث تشخص و طبقه‌بندی اجتماع شد! و
 کم‌کم نوع شخصیت آدم‌ها بستگی پیدا کرد به نوع ماشین
 آنها! ناگهان، گران تر خریدن اجناس بدلی به
 جای اجناس اصلی دلیل اشرافیت شد!؟! و هرکس که
 اشرافیت بیشتری داشت، بهتر فکرمی کرد!؟! ...
 دوباره، چشم و هم‌چشمی در انتخاب مبیل و پرده

موجب فخر و مباهات خانواده‌ها شد !!! هر چند که این تغییرها ناگهانی و اتفاقی بود، ! ولی هنوز به این رسم و رسومات طاغوتی عادت داشتیم و زیاده‌م برایمان غریبه نبود !؟ !... ولی موقعی وحشت برمان داشت، که : یک حیاط کاهگلی حدود دویست و پنجاه میلیون تومان می‌ارزید ! و یک ساختمان کلنگی شاید به شصت میلیون تومان هم نمی‌فروختندش و همین پیکان خودمون شده بود، یکی هشتاد الی نود و پنج میلیون تومان !!! و ای حال یک منزل خوب، یا یک اتوموبیل بهتر از پیکان که دیگر جرات خریدنش راهیچکس ندارد، و ما هم زورمان نمی‌رسید، حتی قیمتشان را زیر لب حساب کنیم !؟ !... با این نرخهای گران و بی‌دویه که معلوم نبود، از کجا وارد بازار شده و بچه‌طریقی به مردم در حال پولدار شدن ما خورانده شده بود، دوباره در دلهای مردم تخم‌عزا و ماتم را پاشید !؟ !... وقتی مردم، نان بربری را دانه‌ای یکصد و پنجاه تومان می‌خریدند،

دیگر کسی سراغ ماشین رخشویی سه ونیم میلیون تومانی
نمیرفت.!!!

و هنوز برای قدیمی ها و پیرمردها و
پیرزنها، که بازیهای روزگار را دیده بودند، و سرد
و گرم دنیا را چشیده بودند، اوضاع و احوال قابل تحمل
بود.!!! ولی اگر پسر و دختر بخت برگشته
جوانی، از روی بدشانسی یا خطاهائی که از دستشان در
رفته بود، میخواستند ازدواج کنند! و تازه اگر
از کنکور اختلاف طبقاتی و از مسا به سطح فکر و زمینه
مقدار حقوق و مزایا قبول شده بودند، برای نامزدیشا^ن
به هیچ عنوان نمیتوانستند حلقه های چند میلیون
تومانی فراهم کنند، تا چه رسد به جشن و پا یکوبی یا
سور میهمانی در باشگاه ها! و اگر هم میخواستند،
زندگی شان را به خیر و خوشی و صفای باطن آغا زنمایند،
اولین آ بگوشتی که برای نهار تهیه کردند، بان خود
و لوبیای جفتی سی و پنج تومان و پیاز سیب زمینی
دانه ای پنجاه و هشت تومان، این آ بگوشت تقریباً

هفتالی هزارتومان برایشان آب میخورد! ..

.....

واگر دوستی هم میخواست، بجای اتوی برقی یک و نیم میلیون تومانی، هدیه‌ای ارزانتر برای این زوج جوان، که کانون جدید خانوادگی خود را بر مبنای بدبختی خودشان نهاده بودند، ببرد! یک قابلمه آلومینیومی یا ماهی‌تابهء روئی بود که به ترتیب چهار صد هزار تومان و سیصد و بیست هزار تومان قیمت رسمیشان بود!؟! ..

.....

هنوز آسیب‌چندان زیادی به مردم نخورده بود! و مردم هم با انواع و اقسام گرانی‌ها درگیر بودند! و با اینکه نرخها گران بود، ولی مردم هنوز از پولشان چیزی مانده بود، و مردم به یک نحو، کجدار و مریز زندگی را می‌گذرانند! ..

ولی ما چند دوست صمیمی که مشقات و زحمات زیادی

را برای بازگرداندن ثروت تاراج شدهء مردم، تحمل

کردیم، با آمدن اولین گروه خبرنگاران و مفسران خارجی مخصوصاً "فرنگی‌ها و آمریکائی‌های بد ذات"، دانستیم که کاسه‌ای زیرنیم کاسه هست! و این نامرد^{ها} بیخود با اینجا کشانده نشده‌اند!!!... ما همگی این بدبختی‌ها را از چشم همان بی‌دین‌ها و عوامل داخلیشان می‌دیدیم؟! و از این راه صدماتی که بما وارد شده بود بیشتر از صدماتی بود که به بقیه مردم وارد شده بود!!! چون وقتی ما پول‌ها را بین مردم تقسیم کردیم، روی اصل خوش بینی و اعتماد به آینده، حتی یکریال از پول‌های را که برگردانده بودم برداشت نکردیم!!! و حالا با بی‌پولی مطلق که ما داشتیم، زندگی در این دنیای گران و میلیونی واقعا "سخت و کشنده" شده بود!!! ما که همان زمان‌ها که قیمت‌ها معمولی بود، یک لاقبا بیشتر نداشتیم! وای به این زمان که نرخ‌ها گران و مابی پول؟!... یکی یکی طاقت‌مان طاق شده بود! ما فقط میخواستیم از مرگ زیر فشار گرانی نجات پیدا کنیم! و گرنه بفکر

اصل زندگی نبودیم !!!

وضع طوری شده بود که ما اصلاً " به راحت زندگی کردن یا حتی آدم وارانۀ زندگی کردن نمی اندیشیدیم !!! ... فکر و ذکر ما این بود، در این دنیای پراز رنگ دریا و گرانروی پولی، طوری دست و پا بزنیم که فقط نمیریم !!! وضع ظاهری ما، ژولیده شده بود، قیافه هایمان تکیده شده بود !!! .. با صابون قالب پانصد تومان و پودر رختوئی قوطی هشتصد و هفتاد و پنج تومان، هرگز بودجه مان نمی رسید که خودمان یا لباسهایمان را بشوریم !!! ... با کفش جفتی چهارصد و پنجاه و چهار هزار تومان، ترجیح میدادیم که پا برهنه باشیم !!! همبرگردانه ای شصت تومان را هر چند نفری، یک وعده غذایمان می کردیم آنهم اگر کمی زرنگی بخرج می دادیم و پولش را بطریقی بدست می آوردیم !!!

بعد از دوران بی پولی و ژولیدگی، ما دوستان خیرخواه، ناچاراً " در کنار یکدیگر بودیم !!! و

حالا مجبور نبودیم که جلساتمان را مخفیانه برپا
 سازیم !!!... ما زرنگی هایمان را کرده بودیم ،
 وحقه هایمان را زده بودیم !!! و تمام سعی وکوشش
 ما ، برای آبادی ورفاه ولایت و مردممان بود! ..
 ولی حالا با وضع دردآلودی به کنجی نشسته و به
 فعالیتها و به عملیات انجام شده و دست آخر و دستی
 که دوباره فرنگی ها به ما زده بودند ، فکر می کردیم! !

کافرهای دیارفرنگ ، زودجنبیده بودند ، وزود
 هم جلوی پیشرفت ما را گرفته بودند !!! و با استفاده
 از دستگاه های تبلیغاتی شان ، دوباره عاداتهای خوب
 مردم ما را با عاداتهای بد خودشان عوض کردند ! و
 دوباره مردم بسوی بیگانه پرستی سوق داده شدند ،
 اما اینبار راه وروش بیگانه پرستی طور دیگری بود

دستگاه های تبلیغاتی ، دست نشانده بیگانه ها
 خوب بکار افتاده بود ، و خوب هم مردم را فریب می

داد !! و از هر طریقی که میشد، مردم را بطرف گمراهی
 و راه‌حلهای پوشالی هدایت میکرد ! همه برنامه‌ها^ی
 روزمره مردم حالت تظاهر و خودنمایی به خود گرفته
 بود !!

و با اینکه مردم ما جان‌شان به لب‌شان رسیده بود،
 ولی در چنگال وسوسه‌های تبلیغاتی اسیر بودند !
 و بهر طرف که میرفتند، غولهای استعماری چنگ و
 دندان خود را نشان می‌دادند !! حتی، کتاب و
 کتابخوانی هم، حالت تبلیغاتی بخود گرفته بود!
 و بازار کتاب خراب تر از همه جا بود، کتابهای
 وطنی که به زبان خودمان بود و بیشتر محصولات و مواد
 اولیه اش در ولایت خودمان تهیه میشد، بسیار
 گران شده بود ! ولی در عوض کتابهای مختلف فرنگی
 به زبان بیگانه با چاپ عکسهای رنگی و کادوهای بهتر
 ولی یکمدم کتابهای خودمان بفروش میرسید !!

با این حساب مردم، بخاطر گرانی اجناس به
 کتابخوانی و مطالعه پرداخته بودند، تا راه حلی

پیدا کنند !!!... و چه راهی بهتر از این برای
 نابودی یک ملت، کتابهای که بزبان خودشان چاپ
 میشود، گرانترین محصول جامعهشان است! و در عوض
 کتابهای که از راه دور می آیند و مرغوبترند! به
 مراتب ارزانتر پس همه که بدنبال راه چاره اند،
 کتاب فرنگی می خرند، و مجبور میشوند که زبان آنها
 را بیاموزند! و وقتی زبانشان آموخته شد، پل
 استعمار فرهنگی به مفزها نیز زده می شود !!!...
 و اگر تنبها و بی استعدادها هم، زبان فرنگی را
 یاد بگیرند، لااقل عکسهای مختلف کتابها را که
 زیارت می کنند، در نتیجه قرتی و قرشمال می شوند
 و سنتهای ملی و محلی خودشان از یادشان میرود و خود
 نوکر استعمار اقتصادی می شوند!؟!

 ایندفعه جلسات ما آشکارا و در کنار خیابانها
 تشکیل می شد! و دیگر کسی به ما ژولیده ها که در
 پیاده روها می نشستیم و هیچ می کردیم، توجهی

نداشت!!! و ما ، تصمیم گرفتیم برای رهایی
ملت جورکشیده و مظلوم خود ، دوباره فعالیت کنیم و
کاری را که خودمان برای رفاه مردم کرده ایم ، دوباره
برای رفاه مردم به اتمام برسانیم !!!.....

همگی ما ، جر و بحث ، دعوا و مرافه را کنار
گذاشته ، یکدل و یک زبان تصمیم گرفتیم ، هرکس
حقه ای بلد بود رو کند ، تا راه چاره ای پیدا کنیم
!!!..... ولی این بار دشمن زرنگتر و هوشیارتر بود
و از حقه های ما هم ظاهرا "معلوم بود ، که کاری ساخته
نیست!!!.....

حقه بازترین ، حقه بازها ، حقه خوبی ایندفعه
سوار کرده بود ، که میرفت تا با این حقه مردم ما را به
قهقرا ببرد و دخلشان را بیاورد !!!.....

پولی را که مردم باید به جیبشان می ریختند ،
دستهای رباکار غربی ها ، آن پولها را به چشمشان
ریخت تا همه جا را به رنگ پول ببینند ، و فکر و ذکرشان
فقط پول شود و به سایر موضوعات نیا نندیشند !!!...

حالا گروه ماهر و شعبده باز ما تصمیم گرفته که اینبار باروشی دیگر، اثرات پول را درچشم و چشم دلشان بزداید! و بجای پول راه و رسم زندگی در میان مردم و مردم داری را به مردم بیا موزند! ما میدانستیم که بدگوئی از پول در میان مردم حالت خوشی نداشت! ما میدانستیم که مبارزه با پول گراشی سودی نداشت، ما میدانستیم که جانشین کردن عرف عادت بجای زروزیور و رویای طلائی و پوشالی، مبارزه ای سخت و راهی دشوار است! ولی چون تحول در رفاه جامعه را خودمان شروع کرده بودیم! میخواستیم خودمان هم به انتهایش برسانیم!!!.....

چاره های زیادی اندیشیدیم، و تصمیم های متعددی گرفتیم، ولی هیچکدام آسان و راحت و بعضی هم شذنی نبود!!! و

پاری وقتها تصمیم می گرفتیم که باقیمانده، تمام پولها از مزه مزه مردم، سرقت کرده و در جای امنی مخفی کنیم تا استعمارگران ضعیف گردند!!

که آنهم با سی و پنج میلیون زرنگتر از خودمان طرف
 بودیم !!! بعضی وقتها تصمیم به قتل و
 غارت اجنبی ها مخصوصاً " فرنگی ها می گرفتیم ! که
 آنهم ما از این عرضه ها نداشتیم !!!

.....
 همه اش به این فکر می کردم که مردم ما اگر یک
 ذره عقل و شعور داشتند، به زورگوئی، کافرهای
 فرنگستان تن در نمی دادند، و بهر زور و زحمتی بود،
 با عقل و دانشی که داشتند، فرنگی ها را دست از پا
 درازتر سر جای خودشان می نشاندند !!! و حالا به
 وجود ما هم برای دفع غائله احتیاج نداشتند !!!
 که ناگهان صدای نتراشیده و نخراشیده " شاگرد
 راننده اتوبوس را شنیدم که همه " مسافران اتوبوس
 را به صرف نهار مجانی در قهوه خانه " بین راه به
 میزبانی راننده دعوت میکرد !!! ... و در حالیکه
 خوشحالانه میخندید به مسافران اتوبوس میگفت :
 شاه بیشتر از همه " ما طبقه بی هندل زورگفت، حالا

که مرده ما شمارا به نهار دعوت می کنیم، و با پهبسی
جشن می گیریم !!!....

وقتی به خود آمدم قیافه های آشنای دوستانی
را دیدم که با من به مسافرت می آمدند تا در امرخیر
خواستگاری یکی از دوستان شرکت کنند !!! و... و از
آنجائی که قیافه های آنها هم خسته و جستجوگر بود،
حدس زدم که همگی آنها نیز هردنیای فکر و خیال
دور و درازی غوطه ور بودند.!

پایان



این باعث می شود که بعد از این مردم ایران به دیگر مستعمرانها بگویند !!!

بعضی وقت تصمیم قبل از مدت اجتناباً خصوصاً زمانی که میگویم که آنهم
ما از این حرفها انداختیم !!!

وقتی تمدن شهری از هم بپاشد و گداز، پولدارها، رؤسا، کاسبها
دزدان، جانیکاران، قاتلان، عرق خوران، فاسدان، همه و همه مجبورند که به پشت
دستگاه بکوبند و چرخ بپایان ببرند !!!

قیمت ۷۰ ریال